

| | |
|------------|-------------------------------------|
| فصل اول | تعریف نفس |
| | شخصیت |
| | مکتب |
| | عقل |
| فصل دوم | ابوسیف ال اسحاق کندی |
| فصل سوم | ابونصر محمد ابن فارابی |
| فصل چهارم | ابن سینا |
| فصل پنجم | ابوحامد غزالی |
| فصل ششم | ابن رشد |
| فصل هفتم | حکیم صدرالمتالهین شیرازی |
| فصل هشتم | خواجه نصیر الدین طوسی |
| فصل نهم | شیخ شهاب سهروردی |
| فصل دهم | نظریات جدید راجع به رابطه نفس و بدن |
| فصل یازدهم | چگونگی کسب معرفت در روان شناسی جدید |

فصل اول

مقدمه: روان شناسی به عنوان یک علم «گذشته فلسفی دیرین» اما تاریخ علمی کوتاهی دارد و این مسائله سبب پاره ای کج فهمیها و اشتباهات شده است که ضمن فراگیر بودن به مسائله ساز نیز هستند. دورانی را که روان شناسی بخشی از فلسفه بود و با روش تفکر و اندیشیدن به مطالعه مسایل می پرداخت همان گذشته طولانی و دیرین روان شناسی محسوب می شود. با پیشرفت علم و گسترش فلسفه به علوم دیگر روان شناسی از فلسفه جدا می شود به صورت تخصصی به بررسی رفتار می پردازد، که بررسی روح و روان نیز بخشی از مطالعات جدید در حیطه روان شناسی می باشد. به صورت یک برداشت کامل از کتاب علم

النفس در ابتدا نفس را از دیدگاه قرآن و بعد از دیدگاه دانشمندان اسلامی و در پایان از دیدگاه نظریه پردازان معاصر بررسی می نماییم.

www.psychoarshad.com

| | | |
|--------------------------------|-------|-----------|
| نفس از دیدگاه قرآن | نفس | نمای کامل |
| معانی نفس | | فصل اول |
| نفس از دیدگاه دانشمندان اسلامی | | |
| نفس از دیدگاه دانشمندان جدید | | |
| نفس از دیدگاه ائمه اسلامی | | |
| تعریف شخصیت | شخصیت | |
| شالکه چیست؟ | | |
| نیت | | |
| خلق و خوی | | |
| حاجت نیاز | | |
| مذهب و طریق | | |
| هیئت و ساخت | | |
| شکل گیری شالکه یا شخصیت | | |
| در دوران جنین | | |
| نطفه | | |
| علقه | | |
| مضغه | | |
| عضام | | |
| انشاء(روح) | | |
| کانون فطرت سلیم | قلب | |
| کانون فطرت آلودگی | | |
| کانون فطرت عواطف گوناگون | | |
| عبرت اندوزی | | |
| | عقل | |

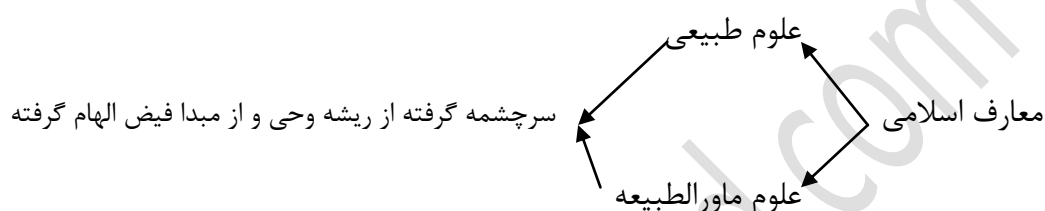
پیشرفت علم در جوامع دیگر ← جوامع اسلامی ← علم النفس

فرانسوی ← آموزش

جامعه شناسی ← امیل دورکیم ← «استعداد، عقل، هوش» همه زاده اجتماع هستند.

اقتصاد ← مارکسیسم

انگلستان ← هند و شبه قاره هند: اسپنسر

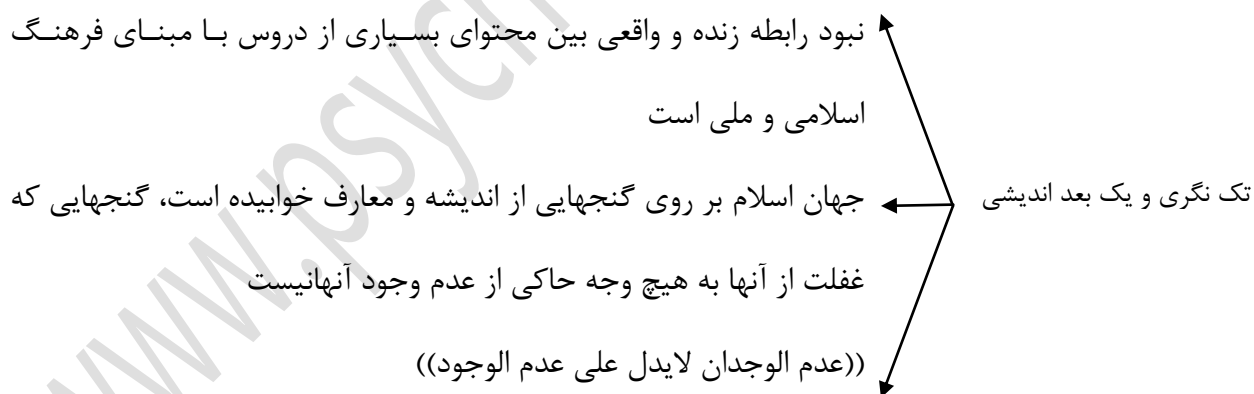


از عجیب ترین رویدادهای تاریخی عقلی بشر ← چگونگی پیدایش علوم و معارف اسلامی

علت جذب علوم تمدنهای پیشین ← در ساختار عقیدتی اسلام است

اسلام با جذب عناصر فرهنگی بالنده تمدنهای پیشین، مقولاتی چون عقل، دین، حکمت و فلسفه را با هم

پیوند دارد.



پایان پذیرفتن ارتباط عقلی و معنوی بین غرب و شرق « قرن هفتم هجری یا سیزدهم

دانشمندان اسلامی «عینی گرا هستند.

عمیق ترین و پر جذبه ترین پژوهش ها» پژوهش و تحقیق در علوم و معارف اسلامی و جستجو در نظریات

عرفانی اسلام.

تک نگرى و يك بعد انديشى» به سبب نبود رابطه زنده واقعى بين محتوای دروس با مبانی فرهنگ اسلامى است.

نکته : پايان يافتن علوم اسلامى « توسط ابن رشد

برخى معتقد هستند علوم اسلامى با ابن رشد پايان يافته است. (قرن بيستم) در حالیکه در اين دوره حيات نوينى يافته است.

بزرگترين خطر فعلى تمدنى غربى « جدایى زياد از حد علوم مختلف از يکديگر و نبود نظرى واحد دربارۀ جهان(وايت هد)

آنکه سير حکمت اسلامى در قرن ششم هجرى به پايان نرسيده است و فلاسفه ديگر، هر يك به نوبه خود بر گنجينه و دانش هاى اسلامى افزودند و بويژه آراء روان شناختى آنان در خصوص نفس و قواى آن، از اشتهاى فراوان برخوردار است.

نکته: از آنجاىي که وحدت به کثرت مى انجامد و عقل و عاقل و معقول باز شناخته مى شود و از کثرت وحدت مى زدايد و همه چيز به سوى او باز مى گردد. به کدام کل شىء هالک الا وجه. اصول و پايه هاى بنيانى اسلام» گرايش به اصل توحيد و اشاعه آن است.

رابطه دينى است مبتنى بر وحى و توجه به عالم اعلى و مبداء متعالى و معنوى عالم موضوع علم النفس

رابطه بين عقل و ايمان از همان آغاز مورد توجه حکماى اسلامى قرار گرفته است.

✓ هشت قرن بعد از کندی که برای اولین بار اين مسئله مهم را مطرح کرده بود موضوع توسط

صدرالمتالهين به بهترين وجهى با هماهنگى و وفاق کامل حل شده.م

✓ ميعادگاه عقل و ايمان « نقطه اى است که در آن دو استدلال و اعتقاد دينى به هم مى پيوندند.

حکمت و معرفتى است که انسان را به کمال مى رساند.

✓ همواره سنت عقلى و عملى فرايند ارزنده است که براساس گزينش آگاهانه و انتخاب راه بر پايه فهم

و استدلال در متون اسلامى مورد توجه بوده است.

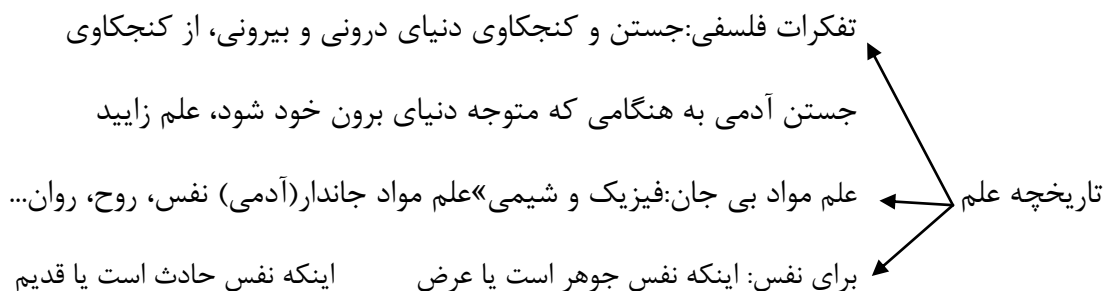
✓ آیه شریفه « فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتعون الحسنه اولئك هدى هم الله و اولئك هم

اولوالالباب

آنان که آراء و اقوال گوناگون را مورد نقد و بررسی قرار می دهند خود از هدایت شدگان اند و نیز آنان از

خرد ورزان و خرد پیشگان اند.

www.psychoarshad.com



نکته:

نفس از دیدگاه قرآن: مفهوم نفس در قرآن از سرشت تا سرنوشت (مبدا و معاد) مورد بحث قرار گرفته و کلمه
 نفس ۳۶۷ بار در قرآن آمده است.

- ۱- نفس به معنای جان و حیات حیوانی
 * و ما کان لنفوس ان تموت الا باذن الله» برای نفس چیزی نیست مگر آنکه بمیرد به اذن پروردگار
 نکته: نفس همردیف جان است که مرگ برایش پایان و غایت است.
- ۲- نفس به معنای روان یا نفس انسانی آمده است
 * و ذکر به ان تبسل نفس بما کسب» و پند بده به آن نفس که آنچه کسب کند بدان گرفتار می شود.
- ۳- نفس به معنای شخصیت شکل یافته و متعادل
 * لا تکلف نسا الا وسعها» خدا هر کس را به اندازه تواناییش تکلیف می دهد، نفس در این مرحله به تکامل رسیده است (به مرتبه ای از تکامل)
- ۴- نفس به معنای وجدان نفسانی یا خودآگاهی
 * عکل نفس ذائقه الموت و نبلو کم بالشر و الخیر فتنه و الینا ترجعون» هر نفسی در عالم رنج و سختی مرگ را می چشد و در سیر زندگی با خوبی و بدی آزمایش می شود و به سوی ما باز می گردد.
 * علمت نفس ما قدمت و اخرت» هر نفس می داند آنچه را از پیش فرستاده شده است و آنچه را که از پیش خواهد آمد.
- ۵- نفس به معنای اصل ثابت انسانی و خودآگاهی
 * ونفس ما سوها فالهمها فجورها و تقویها» به نفس و آنکه او را متعادل و متکامل آفریدو در او بدکاری و پرهیزکاری الهام کرد.
- ۶- نفس به معنای حیوانی و نفس تعالی نایافته
 * ما ابری نفسی ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم» نفس را تبرئه نمی کنم که نفس امر به بدی است مگر خدا بر من رحمت آورد، برآستی که پروردگار من آمرزنده و مهربان است.
 ادله نفس در قرآن کریم نفس در قرآن به معنای عقوبت است.
 و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء اذ ان تتقوا منه من تقاه و یحذرکم الله نفسه»
 هرکسی از کنار دوست برای خود گیرد، پس نیست از خداوند در چیزی مگر آنکه بیرهیزد از آن پرهیزید؟ و خداوند شما را از عقوبت و غضب خویش بر حذر می دارد. سوره آل عمران
 نفس به معنای در علم، سوره مائده
 آن نیت قلته قد علمته و تعلم ما فی نفس و لا اعلم ما فی نفسک ...
 اگر گفته بودم تو می دانستی و تو می دانی آنچه را که در نزد من است ولی نمی دانم آنچه را که در نزد تو است.
- ۷- نفس در قرآن به معنای عقوبت است:

*و من يفعل ذلك فلين من الله في شي الا ان تتقوا منهم تقاه و يغدركم الله نفسه» هرکس از کنار دوست برای خودگیرد، پس نیست از خداوند در چیزی مگر آنکه بپذیرد از آن پرهیزیدنی و خداوند شما را از عقوبت و غضب خویش بر حذر می دارد. (سوره آل عمران)

۸- نفس به معنای در علم سوره مائده

* آن نبت قلته قد علمته تعلم ما فی نفس و لا اعلم ما فی نفسک» اگر گفته بودن تو می دانستی و تو می دانی آنچه را که در نزد من است ولی نمی دانم آنچه را که در نزد تو است.

۹- نفس اماره: نفس انسان را به خاطر غلبه حیوانیت اماره می خوانند. چرا که صاحب خود را به کارهای بد امر می کند.

۱۰- نفس لوامه: نفس ملامتگر و نکوهنده آن نفسی است که انسان را پس از ارتکاب گناه ملامت می کند، این نفس همان وجدان اخلاقی است

۱۱- نفس مطمئنه: این نفس در قرآن همان نفوس قدسی فرشتگان، اهل عصمت و طهارت است، عاری از معصیت و لذا مطمئن و قوی دل، نفس آسوده و آرام گرفته از ایمان و یقین.

۱۲- نفس راضیه و مرضیه: رضایت دل به تمامی فرامین الهی، دوست دارد آنچه خدا دوست دارد و دور می شود از آنچه دوست ندارد.

پیامبر اکرم(ص) {من عرف نفس فقد عرف ربه} هر کس خود را بشناسد، پس خدای خود را شناخته است

نفس از دیدگاه ائمه حضرت علی(ع) «هر کس که قدر نفس خویش را بشناسد آن را با چیزهای نابود شونده خوار نمی سازد.»

حضرت علی(ع) برای شما بهایی نیست جز بهشت، پس آنها را جز به آن نفروشید.

- | | |
|--------------------------------------------------------|-----------------------------|
| ✓ جان یا حیات حیوانی | |
| ✓ روان یا نفس انسانی | |
| ✓ شخصیت شکل یافته و متعادل | |
| ✓ وجدان نفسانی یا خودآگاهی | از دیدگاه قران: |
| ✓ اصل ثابت انسانی و خودآگاهی | |
| ✓ نفس حیوانی و نفس تعالی یافته | |
| ✓ کندی: نفس جوهری بسیط، الهی و روحانی است | |
| ✓ فارابی: افلاک نیز دارای نفس هستند، نفس فلکی | از دیدگاه دانشمندان اسلامی: |
| ✓ ابن سینا: نفس به معنای وسیع مبدا و حرکت | |
| ✓ امام محمد غزالی: تمایز بین نفس نباتی، حیوانی، انسانی | |
| ✓ نظریه دوگانگی نفس و بدن | از دیدگاه نظریه های جدید: |
| ✓ توازین تن و روان | |

نفس

- ✓ نمو زاید
- ✓ روش سلوک و رفتار
- ✓ نظریه حیاتی
- ✓ نظریه اجتماعی

علم زیست شناسی: قوای نباتی، مانند: تغذیه نمو یا رشد و تولید مثل

فلسفه: گفتگو از ماهیت جان و شناخت آغاز و انجام آن

روان شناسی: برای نمودهای رفتاری و پدیده های روانی

تاریخچه تقسیم بندی علوم فیلسوف: وجود نفس را به عنوان جوهری مستقل از بدن

روانشناسی جدید: کیفیات نفسانی

ابن سینا: روش کار او از امور محسوس و مشهود آغاز می شد و به تدریج به امور

نامشهود و معقول می رسید «مشاهده و تجربه»

فصل ۴

نظریات جدید راجع به رابطه نفس و بدن

از زمان قدیم نفس و بدن را دو جوهر متمایز از یکدیگر دانسته اند که یکی مجرد و معنوی است و دیگری مادی است.

معتقدان به دوگانگی نفس و بدن بر این باورند که ترکیب این دو جریان وجود و هویت انسانی را می سازد و بر هم تاثیر متقابل دارند.

اشکال عمده بر این نظریه: آن است که چگونه دو گوهر یا دو پدیده غیر متجانس می تواند در یکدیگر موثر واقع شود.

دوگانگی نفس و بدن

بدنیات و نفسانیات هر کدام جریانی مستقل و جداگانه هستند و در یکدیگر تاثیر ندارند و در موازات هم هستند.

میان آنها تقابل و تقارن وجود دارد به طوری که در برابر هر کیفیت نفسانی، یک کیفیت بدنی و بالعکس قابل پیش بینی است.

فخر می گوید: نفس و بدن حقیقت واحدی است که دو منظر مختلف از خود نشان می دهد چون کره ای مجوف که از خارج سطح محدب آن و از داخل سطح مقعر آن به نظر می آید.

توازی تن و روان

ایرادات نظریه تن و روان:

۱- از چند مورد محدود توازی و تقارن، حکم به یک قانون کلی دارد.

۲- در حد فرضیه قابل کاربرد است.

زمانی قابل کاربرد است که:

- بهره گیری از دو رشته روانشناسی و زیست شناسی

- در نظر گرفتن نفس و بدن به صورت مجموعه کلی نه مجزا از هم.

از طرف دانشمندانی چون هگسلی، لودانتک، مودسلی مطرح شده است حالات نفسانی را پرتویی از کیفیات بدنی پنداشته، آن را به سایه ای تشبیه کرده اند که دنبال شخص متحرک می رود بی آنکه در آن تاثیر داشته باشد مانند روشنایی آتش خانه لوکوموتیو، صدای شکسته شدن شاخه درخت به موجب این نظریه تنها کنش واقعی عبارت است از همان فعالیت بدنی تغییرات و کنش های مغز و اعصاب صورت.

فعالیت نفسانی جنبه ی فرعی و عرضی غیر لازم است و نمودار است.

← بیشتر از تشبیهات و استعارات استفاده شده تا دلایل منطقی قوی.

← این نظریه همان نظریه توازی و تقارن است با این تفاوت که نظریه توازی گر چه حالات نفسانی را در

کیفیات بدنی موثر نمی داند ولی منکر تاثیر نفسانیات مختلف بر یکدیگر هم نیست و از طرفی برای حالات

نفسانی علت جسمی نیز در نظر می گیرد. ولی نظریه نم زاید این خاصیت را هم از حالات نفسانی سلب می

کند.

روش سلوک و رفتار یا روش رفتار گرایی توسط هگسلی، پاولف و واتسون مطرح شد.

طریقه سلوک و رفتار: هر گونه فرض درباره حالات درونی حیوان یا انسان را خود داری می کنند و منحصراً پاسخ های رفتاری را مطالعه می کنند آنگاه از آثار یا تظاهرات بدنی ارگاتبزم به حالات نفسانی او پی می برد. از مشاهده درونی جدا احتراز می کنند. و مشاهده خارجی و تجربه مورد قویا تاکید قرار می گیرد

روش مزبور چنانچه اعتقاد به نفی هوشیاری (وجدان نفسانی) شود با نظریه نمودزاید فرقی نداشته و دچار همان اشکالات خواهد شد.

گروهی نفس را آلت و وسیله ای می دانند که موجود زنده برای انطباق با مقتضیات محیط و مخصوصاً برای رفع نیازهای ضروری زندگی خود به کار می برد. برای هر فرد، نخستین و اساسی ترین غرض زندگی نفسانی عبارت است از صیانت و حمایت ذات خویش.

زندگی و حیات عبارت است از سازگاری و تعادل که به طور مستمر میان موجود زنده و محیط او برقرار می شود. به گفته ی هانری دولاکر: ما فکر خود را به کار نمی اندازیم مگر وقتی که مشکلی پیش آید. کلا پارت می گوید: احتیاج است که ذهن را به فعالیت وا می دارد تا دوباره حالت سازگاری با محیط برقرار شود. نظریه حیاتی یکی از بهترین وجوه حل مشکل رابطه ی نفس و بدن محسوب می شود

نظریه حیاتی مورد تائید کلاپارت، پیازه، پولهان، هانری و الون و برگسن است.

ایرادات وارد بر نظریه حیاتی:

۱- عامل اجتماعی را که در فعالیت ذهن موثر است مورد غفلت قرار داده.

۲- جایی برای اندیشه بی غرضانه باقی نگذاشته است. یعنی فعالیت ذهن به منظور درک حقایق قطع نظر از فایده عملی آنها به جای باقی نمی گذارد.

نظریه اجتماعی

طرز فکر و اصول اخلاقی و معتقدات دینی و آداب و رسوم را محیط اجتماعی، بی آنکه افراد خود متوجه آن باشند، به آنان تحمیل می کند.

جامعه فقط مجموعه ساده و بی رنگی از افراد نیست بلکه ترکیبی است اصیل و واقعی، مستقل و ممتاز، دارای روح مخصوص، که با روح افراد تفاوت تام دارد.

روح اجتماعی یا روح گروهی با خصوصیات و ویژگی های خود از پیش، قبل از افراد موجود بوده و بعد از آنها نیز باقی می ماند و بر آنها تحمیل خواهد شد.

مدافع بزرگ نظریه اجتماعی امیل دورکیم: حکیم و جامعه شناس فرانسوی معتقد است همه ی استعدادهای نفس انسان، حتی عالیترین آنها مانند هوش، عقل و اراده زاده و پرورش یافته ی جامعه است.

دانشمندی همانند تارد جامعه شناسی را ضمیمه و دنباله ی روان شناسی محسوب می داند

روان شناسی جدید هم عامل حیاتی و هم عامل اجتماعی و بدنی را در چگونگی کیفیات نفسانی موثر و دخیل می داند.

روح اجتماعی: خیر و شر و زشت و زیبا و معتقدات دینی و اخلاقی و اصول عقلی و منطقی برخاسته از روح اجتماعی است.

آراء جدید در مورد عقل و مبادی آن:

معتمدان به رابطه متقابل

حکما و دانشمندان جدید تفکیک حس و عقل را جایز ندانسته و حصول علم را نتیجه هر دومی دانند. گروه اول معتقدند نفس و عقل (نفس ناطقه) آلتی را ماند که کارش سازگار کردن انسان با مقتضیات زندگی است.

زندگی ما را وادار می کند در موارد مختلف کردار واحد داشته باشیم و در ما ایجاد عادت می کند.

هانری برگسن به احتیاجات فنی و صنعتی بشر اهمیت داده و آن را مبادی عقلی می داند و می گوید فکر منطقی و معقول زاده صنعت است.

عالی ترین کمال مطلوب برای قوه ی فهم ما صنعت است.

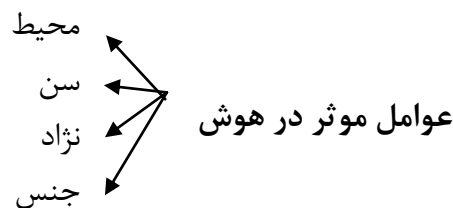
ویلیام جیمز و پیروان اصالت عمل (پراگماتیسم) فکر و عقل را تابع قرار دادند و می گوید: غرض ابتدایی و اصلی از زندگی عقلی صیانت فرد و دفاع از اوست باید گفت هر چه نافع است حقیقت است ولی به شرط آنکه موضوع مورد توجه از تمام جهات نافع باشد.

گروهی معلومات اولیه و مبادی عقلیه را ناشی از هیئت اجتماعی می پندارند و عوامل اجتماعی را در درجه اول قرار می دهند.

معانی و اصطلاحات آن

معانی عقل

- ۱- عقل در لغت به معانی درک کردن و فهمیدن آگاهانه است. قرآن درباره کسانی که در مسیر انحطاط و کفر فرار گرفته و بر تعصب و جمود مستقر شده اند می گوید: ومثل الذین کفر و کمثل الذی ینعق بما لا سمع الا دعاء و نداء صم بکم عمی فهم لایعقلون. مثل آنان که کفر ورزیدند مثل آن کس است که بانگ زند بر حیوانی که نمی شنود جز خواندن و بانگ زدن را، کرانند و گنگانند و کورانند که تعلق نمی کنند.
- امام صادق(ع) می فرماید: هیچ گاه پیامبر(ص) با مردم با کنه عقل خود صحبت ننمود. امام صادق می فرماید رسول الله می فرمود: ما جمعیت انبیاء ماموریم که با مردم به اندازه عقلشان با آنها سخن بگوییم که ظاهراً عقل به معنی درک و فهم است.
- ۲- عقل در عرف به معنای نیروی تشخیص دهنده سود و زیان و خوب و بد به کار می رود. امام باقر(ع) فرمود: خداوند عقل را آفرید، فرمود: پیش بیا، پیش آمد، فرمود: برگرد، برگشت، فرمود: به عزت و جلالم مخلوقی بهتر از تو نیافریدم.
- ۳- عقل نظری: قوه ای که به وسیله آن انسان به حقایق اشیاء آگاهی می یابد. امام صادق(ع) کثره النظر فی العلم یفتح العقل: کثرت فراگیری و عقلد و تحقیق در علوم عقل را گشاید.
- ۴- به معنای نیرویی که مطلق حقایق را درک می کند اعم از نظری و عملی امیرالمومنین(ع): ویشیروالهم دفائن العقول: خداوند انبیاء را فرستاد تا گنجهای پنهانی عقلها را آشکار سازند.
- العقل عزیزه تزید بالعلم و تجارب: عقل یک نیروی فطری است که با علم و تجربه افزایش می یابد.
- ۵- عقل قوه ای است که تدبیر بدن و کمالات انسان به وسیله آن رهبری می شود. امیرالمومنین می فرماید: ولیس العاقل ان یکون شاخصا الا فی ثلاث: مرمه لمعاش او خطوه فی معاد اولده فی غیر محرم: برای شخص عاقل درست نیست که حرکتش جز در یکی از سه جهت باشد: برای اصلاح امور زندگی، در راه آخرت یا مدام.
- ۶- عقل در علم اخلاق: به معنای نیرویی که انسان را به کارهای خوب وادار می کند و در مقابل نفس و هوی به کار می رود. امیرالمومنین(ع): و کم من عقل اسیر تحت هوی امیر: چه عقلها که اسیرند و هوی و هوسها امیر و سلطان. علی(ع) می فرماید: کسی که مالک شهوت خود نباشد مالک عقلش نیست.
- ۷- عقل به معنای نیروی که مفاهیم تصویری کلی را درک می کند در مقابل احساس تخیل وهم و خلاصه آن مرتبه از نفس انسانی که مدرک مفاهیم کلی است. آن را عقل می نامند.
- ۸- عقل به معنای مجرد تام: به عنوان عقول طولی یا عقول عرضی. امام صادق(ع) می فرماید: خداوند عقل را خلق نمود و او اولین مخلوق است از روحانیون. ملائکه، عقل محض است و شهوت در آن نیست.



✓ تستهای هوشی: آزمون های روانی ابزارهایی هستند که مثل هر ابزار دیگری، کارآمدی آنها تابع میزان معلومات، مهارت و صداقت استفاده از آنهاست.

بینه و تست هوش

آلفرد بینه روان شناس فرانسوی: آزمون هایی برای اندازه گیری حافظه بهتر کرده است.

تست بینه و نظایر آن تست موزائیک نامیده می شوند. زیرا از سوال های گوناگون مربوط به جنبه های مختلف فعالیت روانی، استعداد کلامی، عددی، تداعی معانی حافظه استدلال... تشکیل شده است.

بینه و همکارش سیمون برای پی بردن به درجه برتری باکتری هوش، سن طبیعی (یا تقویمی) را از سن هوش کم می کردند.

اشترن برای تعیین نمره هوشی سن هوش را بر سن تقویمی بخش کرد و آن را به صورت مختصر I.Q. (ضریب هوشی یا هوش بهره) نامید.

گیلفورد

یک الگوی مکعب شکل را مطرح کرد که الگوی ساختار هوش نامیده شده.

صفات هوشی بر مبنای سه بعد: * عملیات

* فرآورده

* محتوا

عملیات (شناخت، حافظه، تولید واگرا، همگرا، ارزیابی)

فرآورده: (واحدها، طبقه ها، رابطه ها، نظام ها، تلویحات

محتوا: شکلی، نمادی، معنایی، رفتاری

واگرا ← چندین راه حل برای حل یک مسئله

همگرا ← بهترین راه حل را برای حل مسئله در آزمونهای هوش بیشتر همگرا مورد استفاده است.

ناتوان ذهنی به کسانی گفته می شود که استعداد ذهنی برای سازگاری مثبت با محیط را ندارند نمی توانند یادگیرند و نمی توانند از عهده امور زندگی برآیند.

طبقه بندی افراد از نظر هوشی

- گروه اول با هوش و زرنگ: قدرت سازگاری آموخته آنها بیشتر است.
- گروه دوم: متوسط که حد وسط است.
- گروه سوم: کم هوش و عقب مانده ها که قدرت سازگاری مثبت کمتر و ناچیز است

✓ ماهیت سازشی هوش: سازش را به منزله ی تعادل بین درون سازی و برون سازی یعنی تعادل بین مبادلات آزمودنی و اشیاء دانست.

✓ رشد فعالیت از ادراک و عادت تا عملیات عالی استدلال و فکر صوری تابع همین مبادلات یعنی تبادل بین درون سازی و برون سازی یا تطبیق عمل بر واقعیت است.

معروفترین روان شناس که به مطالعه و سنجش هوش پرداخته اند اسپیرمن و ترستون است.

از نظر اسپیرمن هوش یک استعداد عمومی است که اثرش در جنبه های مختلف ظاهر می شود

در هر فعالیت ذهنی دو عامل موثرند: یکی عامل مشترک G است که در تمام انواع فعالیت های ذهنی تأثیر دارد و دیگری عامل نوعی یا اختصاصی است که فقط در یک فعالیت ذهنی موثر است.

به نظر اسپیرمن موفقیت در تست هایی که اعمال عالی ذهنی مانند استعداد و خلاقیت را اندازه می گیرند. به میزان زیادی به عامل (G) یا عمومی نیاز دارد.

نظریه ترستون: نظریه چند عاملی است. هفت استعداد یا عامل ذهنی را نام برد. استعداد کلامی، درک مفاهیم، عددی، درک روابط فضایی، سرعت ادراک، استعداد حفظ کردن، قدرت استقراء

گیلفورد نظریه ۱۲۰ عاملی هوش را مطرح کرده است

✓ مبحث استعداد های ذهنی یکی از مهم ترین مسائل روان شناسی است که تحت عنوان هوش یا رفتار هوشی از آن بحث می شود.

هوش برخلاف تصور عامه یک جوهر یا ملکه نیست بلکه متضمن اعمال و کنشهای ذهنی پیچیده ای است که در رفتار ظاهر می شوند.

در بحث هوش به آن دسته از فعالیتهای فرد توجه داریم که نسبت به فعالیتهای دیگر وی در سطح عالی قرار داشته یا با جریانهای عالی ذهنی بستگی دارد

میان جنبه های مختلف هوش می توان به نیروی دقت، حفظ کردن، تخیل، استدلال و سایر شکل های فعالیت ذهنی اشاره کرد.

عده ای هوش را استعداد پیشرفت در تحصیل علم و کسب دانش می دانند. برخی هوش را عبارت از استعداد حل مسائل می دانند.

اصطلاح هوش آنگونه که ما از آن استفاده می کنیم به معنی رفتار آگاهانه فرد است. که حداقل هنگامی که او سعی در توفیق یافتن در عملی را تحت شرایطی نسبتاً مطلوب دارد، ظهور می کند.

هوش عبارت است از آنچه که یک آزمون هوش می سنجد (آلفرد بینه) ترمن هوش را توانایی ادراک و تفهیم و تجزیه و تحلیل عوامی می داند. وکسلر* سازنده تعدادی از تستهای هوشی آن را ظرفیت ذهنی جهت درک مسائل زندگی، تدبیر، و ابتکار برای حل مشکلات زندگی می داند.

تعریف هوش

وکسلر هوش را توانایی و استعداد با هدف و باطنی زیستن، تفکر عاقلانه و منطقی داشتن و نیز توانایی سازگاری و ایجاد توازن با محیط تعریف می کند.

تعاریف هوش عبارت است از استعداد ذهنی و توانایی یک فرد برای سازگاری لازم و کافی یا آموخته ها و اوضاع قبلی و مخصوصاً یافته ها و اوضاع تازه ی محیط خود

سازگاری طبیعی مثل سازگاری با گرمسیری و سردسیر

سازگاری آموخته شده، مختص انسان است. فرد می آموزد چگونه با مشکلات خود کنار بیاید و آن را حل کند.

ژان پیاژه: هوش را پیشرفته ترین نوع سازش ذهنی می داند.

هوش یک توانش واحد و تک بعدی نبوده بلکه ترکیبی از چندین کنش مختلف است.

هوشی

چگونگی کسب معرفت در روانشناسی جدید

✓ روان شناسی به مفهوم علمی و امروزی خود: روش مشاهده و تجربه را اساس کار خود قرار داده است.

✓ شناخت، دآوری، ارزشیابی و استدلال را از فرایندهای عالی ذهن می دانند.

نخست اینکه معلومات ذهن، اعم از کلی و جزئی، محسوس و معقول همیشه در قسمت روشن ذهن نیست. یعنی در زمان حاضر همه را به روشنی ادراک نمی کند. مجموعه نفسانیات بیشماری که ذخیره ی ذهن را تشکیل می دهد به لفظ شعور باطن و آن معدودی که در هر زمان در قسمت روشن روان جای می گیرد به لفظ شعور ظاهر تعبیر می شود.

پایه شخصیت هر فرد، بر روی شعور باطن او گذاشته می شود آنچه از پندار و گفتار و رفتار در مواقع مختلف از فرد ظهور و بروز می کند پرتویی از شعور باطن است.

✓ استعداد نفس را انتباء یا دقت می نامند

نکاتی راجع به شعور و دقت

اولاً قوای مدرکه همان است که در روان شناسی جدید به استعدادها نسبت می دهیم.

ثانیاً عقل هیولایی کما بیش مرحله یا مرتبه ای از نفس کودک مبتدی است. درک مقدمات یا معقولات اولیه و آماده شدن ذهن برای دریافت معقولات ثانویه به احکام عقلی و استدلال منطقی، نفس را به مرتبه ی عقل بالملکه می رساند.

این پدیده در روان شناسی جدید شعور باطن خوانده شده است (قسمت تاریک ذهن)

هر گاه انور دقت به مناسبتی از قبیل احتیاج و مصلحت و طبق قوانین و شرایط خاص این مناسبت و این شرایط همان است که سابق بر این استعداد و قابلیت نفس برای پذیرفتن افاضات عقل تعبیر شده است که به آنها دراین هنگام عنوان وجدانیات صریحه یا شعور ظاهر دیده می شود.

* ابن سینا شعور ظاهره (وجدانیات صریحه) را عقل مستفاد می خواند.

الگوی راجع به تطبیق عقول چهارگانه

هوش و عقل:

✓ از جمله ویژگی های فردی، قدرت های ذهنی هستند که مشاهده ی مستقیم تفاوت های فردی در آنها بسیار دشوار و گاهی غیرممکن است.

۱- عقل قدسی: جنس این عقل به زعم ابن سینا از نوع عقل بالکلمه و مراتب بالاتر از آن دانسته شده است. این مرتبه البته بیشتر انبیاء را دست می دهد، چه میان افراد بشر بزرگترین سهم را از این قوه که ابن سینا قوه قدسیه یا عقل قدسی خوانده است، آن بزرگواران برده اند.

با استفاده از آیه شریفه الله نور السموات و الارض... (سوره نور آیه ۳۵) از قوتهای نفس انسانی، آنهایی باشند که نفس به حسب نیازمندی به تکمیل گوهر خویش به آنها را دارایی تا بتوانند خود را به پایه عقل بالفعل برسانند
الف) نخستین آن قوتها، قوتی باشد که نفس را برای دریافتن معقولات آماده کند. گروهی این قوه را عقل هیولانی می نامند و او به منزله مشکوه باشد ← چراغدان

**توضیح درباره
مراتب چهارگانه
نفس ناطقه**

ب) قوت دیگر که دانشهای نخستین را دریافته و بر انداختن معقولات ثانویه آماده می باشد عقل بالملکه می باشد ← زجاجه

ج) اما نفس بزرگواری که دارای قوت قدسیه شود یکاد زینتها یعنی و ... (روغن او تقریباً برافروخته و روشن است) درباره وی راست آید. بالفعل
«مصباح»

آن کمال را عقل مستفاد و این قوت را عقل بالفعل می نامند آنکه نفس را در این مراتب گذر دهد و از عقل بالملکه به عقل بالفعل و از عقل هیولانی به عقل بالملکه می رساند عقل فعال است که در مثل مانند نار بود که همه از وی روشنی گیرند

نکته: مراد از چراغدان عقل هیولایی است که نسبتش به عقل مستفاد و مثل نسبت چراغدان به نور است

نکته: مراد از چراغ، عقل مستفاد است زیرا نور برای جسم شفاف کمال است و آن را از قوه به فعل می رساند.

نکته: عقل مستفاد با عقل هیولایی همان نسبت را دارد که چراغ با جای چراغ دارد.

عقل:

اصول اعتباری ← که معمولاً منشا انسانی دارند، بسیاری اوقات مبنای قضاوت در انسان قرار می گیرد ← احکام قضایی در دادگاه

اصول طبیعی عقل ← برای مثال جمع دو واحد دو می شود. واحد حقیقی اساساً مصداق حسی نداشته و تنها مدرک عقل است.

ناخودآگاه جمعی گنجه ای است از خاطره آثاری که آدمی از نکایات دور دست و حتی غیر انسانی خود به ارث برده است

مفاهیم «کهن الگوها» یونگ شباهتی هم به مثل افلاطونی دارد.

یونگ معتقد است که مبنای درک عالم به وجهی معین هستند از یک سوی و عالم واقعی از سوی دیگر تماماً جهان بینی کودک را میسر می سازد. ایندو عامل با هم مطابقت دارند، زیرا مفاهیم کهن خود محصول تجارب نوع انسان از عالم واقعی هستند.

ناخودآگاه همگانی
و مفاهیم کهن
الگوها «یونگ»

معنای اخیر عقل دو نظریه یونگ همان معنای اخلاقی عقل است. این معنا از عقل در بعضی آیات قرآن با اصطلاح «قلب» نیز آورده شده است. یعنی یکی از معانی قلب در قرآن عقل اخلاقی است.

افلّم یسیرو فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او اذان یسعون بها فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور.

آیا سیر نمی کنند در زمین تا اینکه باشد برای آنان قلبهای که با آنها تعقل کنند و یا گوشه‌های که به وسیله آنها بشنوند زیرا که دیده ها کور نیست، بلکه قلبهای که در سینه‌هاست کور است.

این آیه شریفه به روشنی تعقل را نسبت به قلب می دهد علاوه بر این اشاره به شنیدن و دیدنی می کند که ما از آن تحت عنوان خودآگاهی سخن به میان آوردیم. این خودآگاهی ناشی از حضور قلب یعنی تعقل قلبی است.

نکته ۱

انسان اگر بتواند دامنه خودآگاهی خویش را گسترش بخشد و اعمال خویش را مورد ارزیابی و قضاوت قرار دهد، میتواند سازمانی معقول در مورد شخصیت خویش دسترسی پیدا کند.

نکته: قیل له صف لنا العاقل، قال هو الذی یصغ الشیء مواضعه: عاقل کسی است که هر چیزی را در جای خود قرار دهد. در سازمان دهی معقول «حضرت علی»

نکته: مهمترین عامل در بازدارندگی فرد از رسیدن به مراحل عالی تعقل، وجود محیط های نامناسب می باشد.

حد نهایی عقل

۱- از لحاظ ظهور و پختگی، معمولا در حدود ۴۰ سالگی به پختگی می رسد.
۲- کمال عقلانی انسان که در مسیر تکامل عقلی افتاده حد و انتهایی ندارد

این حدیث بیانگر این مطلب است که رشد شخصیت آدمی وابسته به عقل اوست تکامل شخصیت بدون تکامل عقل معنایی ندارد.

www.psychoarshad.com

معنای کلامی عقل. علم کلام علمی است که درباره عقاید اسلامی، یعنی آنچه که از نظر اسلام باید بدان معتقد بود و ایمان داشت بحث می کند. کدام عبارت است از حیث عقلی و استدلالی پیرامون مباحث دینی و استنتاج آنها توسط عقل.

«حجه الله على العباد اللنی و الحجته فیما بین العباد و بین الله العقل» (امام صادق (ع) پیغمبر حجت خدا بر بندگان بوده و عقل حجت بین بندگان و خدا می باشد. این حدیث شریف حکایت حجت خدا بر بندگان بوده و عقل حجت بین بندگان و خدا می باشد

کُل ما حکم به العقل حکم به الشرع: هر آنچه را که عقل بدان حکم کند شرع نیز مصادیق آن حکم می کند

امام صادق (ع) می فرماید: عقل ستون و پشتوانه انسان است و عقل منشا زیرکی و فهم و حفظ و علم است.

ویژگی های مهم عقل ← خودآگاهی و قضاوت

- ۱- خودآگاهی ← حیات موجود زنده اساساً مبتنی بر علم است. اساساً رشد شخصیت محصول رشد خودآگاهی است
- ۲- قضاوت: حکم راندن بین دو یا چند چیز. اصول قضاوت به سه اصول است (الف) حسی خارجی (ب) اعتباری (ج) طبعی حقیقی عقل
- الف) حسی خارجی ← انسان در زندگی خود ناگزیر از قضاوت بین پدیده های محسوسی است که او را احاطه می کند مثل انتخاب بین دو شیء گرم و تعیین شیء گرم تر.

حیات موجود زنده اساساً مبتنی بر علم است. بنابراین باید توجه داشت که زندگی موجودات زنده بر دانش استوار است.

خصوصیت بسیار مهم انسان یعنی «آگاهی» وی نسبت به دانش خویش است. انسان نه تنها دانشهای را از محیط کسب کرده و براساس آن واکنش نشان می دهد بلکه به این دانش خودآگاهی نیز دارد (یعنی می داند که می داند)

خودآگاهی یک از ویژگی های مهم شخصیت است. اساساً رشد شخصیت در انسان بدون رشد خودآگاهی امکان پذیر نیست. از این رو شناخت شخصیت بدون شناخت خودآگاهی امکان پذیر نیست.

فرایندهای حیاتی انسان که شامل جذب، هضم و انطباق می باشد، براساس ویژگی های خاص خود در جریان است.

به این ترتیب می توان جریان حیات انسان را به رودخانه ای تشبیه کرد که در جریانی مستمر است در درون این رودخانه دستگاه حساس قرار گرفته که می تواند برخی از ویژگی های آب را مانند دما، غلظت مواد، میزان آبی که از آن عبور می کند و ... را می

سنجد.

انسان باید جهان درون خود را به کمک عقل کشف کرده و به آن آگاهی یابد.
 «من عرف نفسه فقد انتهى الی غایه کل علم و معرفه»
 خودآگاهی عبارت است از باز کردن دریچه دانش به درون خود گسترش آن عبارت است
 از مورد توجه و دقت قرار دادن فرایندهای درونی

عقل

در لغت به معنای تعقل و تدبیر و فهم اشیاء است و در اصطلاح معنای بسیاری دارد که از جمله علم به مصالح و مفاسد و درک حسن و قبح افعال است. در این اصطلاح عاقل به کسی گویند که زشت و زیبا و مصالح و مفاسد را درک کند.

معنای علم النفس فلسفی عقل ← در فلسفه عقل را مدرک کلی می دانند در زمینه حصول ادراکات مختلف از جمله ادراکات عقلی خواجه نصیر الدین طوسی چنین می فرماید صورتی که از خارج به ذهن آید اگر تنها از ماده خارجیه مجدد گردید درک حسی است و اگر از ماده و بعضی صفات آن همچون وضع و مکان به کنارش درک خیالی است و در صورتی که از ماده و تمام صفات غیر از اضافه به ماده، تجرد حاصل کرد درک وهمی است و در مرحله نهایی اگر از ماده و همه مضافات آن آراسته گردید، عقل خواهد بود.

عقل ← خواجه طوسی ← پیشرفته شدن ادراکات حسی از تمامی تعلقات معنای اخلاقی عقل ← میزان عقل نیز به میزان بندگی خدا و شوق به آخرت بستگی دارد. در این معنا، عبادت خدا و نیز اکتساب بهشت منوط به عقل شمرده شده است.
 «العقل ماعبد به الرحمن و اکبست به الخبان» امام صادق (ع) عقل آن چیزی است که توسط آن خداوند عبادت شده و بهشت کسب می شود.

عقل

قرآن برای ایلاغ پیامش از دو زبان کمک می گیرد: استدلال منطقی (عقل است) ۲- احساس (دل)

حدود ۶۰ تا ۷۰ آیه قرآن درباره حجیت عقل سخن گفته است بدترین جنبنده‌ها کسانی هستند که کر و گنگ هستند و تعقل نمی کنند. منظور از کر و لال عضوی نیست. بلکه آن دسته از مردم که حقیقت را نمی شنوند و نمی خواهند بشنوند و با زبان اعتراف نمی کنند.

عقل از دیدگاه قرآن

مبارزه با لغزشهای عقل ← دلیل دیگر اصالت عقل نزد قرآن، مبارزه ی قرآن با مزاحمتهای عقل است.
 هر استدلال از دو قسمت تشکیل شده است: * ماده * صورت

بکارگیری گمان به جای یقین بزرگترین لغزش فکری بشر پیروی از گمان است.

منشا خطا از نظر قرآن

دومین منشا خطا در ماده استدلال، تقلید است یعنی چیزی را که در اجتماع مورد قبول قرار گرفته است و یا نسل‌های گذشته پذیرفته اند می پذیریم.

پیروی از هوای نفس و تمایلات نفسانی و داشتن غرض و مرض است

«غریزه و فطرت»

غریزه و دیدگاه‌ها

غریزه ← واتسون بنیانگذار مکتب رفتارگرایی معتقد بود به آنها سه غریزه وجود دارد و آن سه عبارتند از ترس، خشم و محبت و...

در تاریخ تفکر غرب اولین بار فلاسفه مکتب رواقی مفهوم غریزه را مطرح ساختند از دیدگاه رواقیون غریزه دارای ویژگی‌های زیر است. ۱- استقلال از تجربه ۲- مفید یا سودمند بودن برای سازگاری ۳- یکنواختی

مک دوگال: همانند فروید و واتسون بر وجود غرائز به عنوان تمایلاتی غایت دار هدف جو و مادرزادی تاکید داشت. می توان غریزه را یک تمایل فیزیکی روانی موروثی یا فطری دانست که تحت تاثیر آن، موجود طبقه معینی از اشیاء را ادراک میکند یا مورد توجه قرار می دهد

فروید: غریزه مرگ و زندگی

غریزه گرایش فطری است به عمل کردن به نحوی معین که معمولاً بر اثر محرکهای معدودی از موجود زنده سر میزند و ارزش زیستی یا ابقائی در کنار تنازع برای بقا دارد (ترولاند ۱۹۲۸)

در قرآن کریم هیچگونه ترکیبی از غریزه به کار نرفته است استعمال اصطلاح غریزه در کلمات مولای متقیان به کمک سایر احادیث اسلامی انجام گرفته است. علی(ع) ترکیباتی مختلف از ریشه فعل غرز را که به معنای داخل کردن سوزن و یا امثال آن به داخل بدن و نیز داخل کردن نی در زمین و معانی دیگری که مشابه این تعاریف می باشد. امام علی(ع) در تعریف عقل فرموده اند: العقل غریزه گزید بالعلم و التجارب: عقل به غریزه ایی است که با علم و تجربه افزایش پیدا می کند امام علی(ع) در جایی دیگر انسانیت انسان را تنها به عقل او دانسته و می فرماید «انسان بعقله» انسانیت انسان به عقل اوست ویژگی های غرایز عبارتند از ۱- غیر اکتسابی بودن ۲- یکی از عوامل افتراق بین موجودات مختلف تفاوتی است که آنها در غرائز دارند. ۳- غرائز تحت تاثیر عوامل محیطی و اکتسابی قابل تغییر و دگرگونی دارند. ۴- تمامی موجودات اعم از انسان و حیوان داری غریزه هستند. ۵- میزان دگرگونی غرایز با توجه به ظرفیتهای یادگیری موجودات مختلف متفاوت است.

غریزه از دیدگاه
اسلام

فطرت چیست؟

فطرت از ریشه فطر به معنای شکافتن و شکاف و اختراع و انشاء کردن است خلقت اولیه هر موجود، طبیعت سالم هر چیز که هنوز آلوده نشده است و گاهی نیز گفته می شود «الفطه السلیمه» و مراد استعداد تشخیص و تمیز بین حق و باطل است از کلمات هم ریشه با این لغت «فطر» که به معنای «غوره و قارچ» است از جمع بندی آیات که فعل فطر به معنای خلق استفاده کرده است، چنین بر می آید که خداوند متعال فطر را تنها در مورد خلقت اشیائی خاص به کار برده است ۱- آسمانها و زمین «فطر السموات و الارض» ۲- انسان «فطر الناس»

فطرت چیست

با توجه به این ظرافت باید گفت که خداوند متعال خلقت انسان را به شکل خاصی قرار داده و این خصوصیات را تنها برای انسان از یک سو و برای آسمان و زمین از سوئی دیگر میان داشته است. با توجه به این نکته باید دقت داشت که فطرت را منحصر به انسان نمائیم و از به کاربردن آن برای سایر حیوانات امتناع کنیم کلمه فطره بر وزن فعله بیان کننده نوع و هیات است فطرت به هیئتی از مخلوق گفته می وشد که وجود آن به شکل خاص شکفته و انشاء شود. به عبارت دیگر فطرت هیئتی موجودی است به خلقت آن به شکل شکوفا شونده بوده و در هر مرحله ای صفت و ویژگی خاصی از آن به ظهور می رسد.

فطرت چیست

مفهوم فطرت در آیات قرآنی: «آیه ۳۰ از سوره دوم»
 فاخم و جهک للذین خیفاً فطره الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک
 الدین القیم و لکن اکثر الناس لا یعلمون
 رو به دین معتدل آور، فطرتی که خداوند انسانها را بدان فطرت آفرید برای آفرینش
 خدا تبدیلی نیست این است دین باقی خداوند و لکن اکثر مردم نمی دانند
 انسان ساخت خلقی و خلقی خاص دارد که این ساخت تبدیل پذیر نیست.
 دین که دستورالعمل چگونه زیستن است به گونه ای ساخته شده است که منطبق
 با ساخت حیات و روان انسان می باشد.
 نظریه پردازان در مورد ویژگی های انسان دو دسته نظریه که عده ای معتقد به
 عوامل ارزشی و عده ای دیگر اعتقاد به وامل محیطی دارند
 استاد مطهری ویژگی های فطری انسان ها را به دو دسته کلی تقسیم کرده است
 ۱- ویژگی های شناختی ۲- ویژگی های عاطفی
 استاد مطهری در زمینه ویژگی شناختی با مقایسه دیدگاه افلاطون دیدگاه کانت و با فطریات جان لاک و
 هیوم به بحث پیرامون وجود یا عدم شناخت های غیراکتسابی می پردازد.

فطرت چیست

استاد مطهری از دیدگاه شناختی فطری در نهایت از دیدگاه اسلامی این چنین
 بیان می کند که نوزاد انسان هیچ نمی داند، حتی این را هم نمی داند که کل از
 جزء بزرگتر است، زیرا تصویری از کل و جزء ندارد، ولی همین قدر که تصور از کل و
 جزء پیدا کرد و این دو را برابر همدیگر گذاشت دیگر بدون نیاز به معلم و تجربه
 حکم می کند که کل از جز بزرگتر است.

دوشیء متساوی با شیء سوم یا یکدیگر مساویند و یا کل از جزء خودش بزرگتر
 است ویژگی های شناختی خاص انسان را در «عقل» نامیده و آن را وسیله و ابزار
 بسیاری از تشخیصهای انسانی می دانیم.

ویژگی های عاطفی خاص انسان، از دیدگاه استاد مطهری بر دو عنصر مهم در
 تفاوت می نماید و آنها را با دارا نبودن ویژگی «خودمحوری» و دارا بودن ویژگی
 قداست از ویژگی های حیوانی جدا می سازد

مهمترین مقوله های (مقدسات) فطرت عبارتند از ۱- حقیقت جوئی ۲- مقوله غیر
 اخلاقی ۳- مقوله زیبایی ۴- مقوله خلاقیت و ابداع ۵- مقوله عشق و پرستش

نکته: مهمترین گرایش فطری انسان را همان مقوله عشق و پرستش می نامند.

۱- منشا پیدایش انسان در قرآن با تعبیر همچون {جماء منسون} (لجن

گیرنده) سلاله طین (پاره گل یا گل خالص) و صلصال کافخار (گل خشک) ذکر

شده است.

شکل گیری

شخصیت در

دوران جنینی

۲- نطفه ← در لغت به معنای آب اندک. در برخی موارد نطفه به معنای زیگرت نیز به کار رفته است.

۳- علقه: از ماده علق به معنای چسبیدن به چیزی است. از این ماده همچنین علقه است به معنای تمسک به چیزی است. علق نیز به معنای زالو است. علق به معنای خون بسته نیز آمده است و علقه چیزی است که فرزند از آن به وجود می آید.

جنینی که قطر آن در حدود ۰/۳ میلی متر می باشد

مضعه: به معنای تکه گوشت نپخته ای است به اندازه آنچه یک دفعه می جوید
عظام ← استخوان

انشا ← «نش و النشاه به معنای احداث یک چیز و پرورش آن است. از همین لغت نشا الحساب به معنی پیدایش ابر در آسمان و دگرگون شدن آن آمده است» در معنای انشاء بلکنند کردن و برآوردن نیز گفته اند.

تعریف شخصیت: عبارت است از سازمان پویای درون فرد که این سازمان مشتمل است بر آن دسته از سیستمهای روان-تنی که رفتارها و افکار ویژه انسان را معین می سازد (آلپورت)

شخصیت: الگوهای مشخص رفتار (اعم از افکار و هیجانات) کم سازگاری هر فرد را در مقابل محیط زندگی مشخص می سازد (والترمیشل)
تعریف قرآنی از شخصیت ← «شاکله» چیست؟

قل کل يعمل علی شاکله فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا.
بگو هر کسی بر شاکله خویش عمل می کند و خدای شما به کسی که راهش از هدایت بیشتری برخوردار است دانا تر است .

قرآن کریم در این آیه عمل انسان را مبتنی بر چیزی می داند که آن را «شاکله» می نامد به عبارت دیگر

منشاء اعمال آدمی شاکله اوست

- شاکله از نظر لغوی از ماده متشکل به معنای بستن پای چارپا، بیان شده است.

- و شکال به معنای همان بند و طناب است که حیوان را با آن می بندند.

شکل گیری در
انسان

- ۱- نیت ← در لغت به معنای قصد و عزم قلب آمده است و در اصطلاح به تصمیم آگاهانه برای انجام یک عمل اطلاق می شود. نیت امری است درونی و عمل ثمره و حاصل نیت است
- حضرت علی (ع) النیه اساس العمل و الاعمال ثمار النیات. نیت زیربنای عمل است و اعمال ثمره نیت هستند.
- ۲- خلق و خوی ← مجموعه صفات روانی انسان که معمولاً در ارتباطات او با اشیاء و اشخاص، بروز و ظهور پیدا می کنند. خلق و خوی محصول دو عامل است. الف) مزاج و ترکیب بدنی که خود محصول وراثت است. ب) اوضاع و احوال محیطی
- الف) فیزیولوژیک
- ب) روانی
- ۳- حاجت و نیاز: نیازها یکی دیگر از زیربنایهای رفتاری انسان هستند. که خود به دو دسته تقسیم می شوند
- ۴- مذهب و طریق: به معنای راه و محل رفتن و در اصطلاح به آئین و دین آدمی نیز گفته می شود. مذهب دو بعد دارد الف) جهان بینی ب) ایدئولوژی
- هیات و ساخت: اصل ترین معنای شالکه (هیئت و ساخت روانی است).

معانی مختلف

شالکه

- ۱- نهاد: که تابع اصل لذت است که نیتی است کاملاً درونی و طبیعت لذت او جنسی است نهاد به جز اصل هیچ اصل و قاعده ای را نمیشناسد
- ۲- خود: که تابع اصل واقعیت است. من برآورنده کام نهاد است با این تفاوت که اصل واقعیت و محدودیتهای عالم خارج را نیز در نظر میگیرد.
- ۳- فراخود(من برتر): که تابع اصل وجدان است کودک در مراحل بعد اصول و قواعد اجتماعی را بطور عمده از پدر و مادر اخذ می کند و آنها را درون سازی می کند از این طریق چیزی که اصطلاحاً واجدان اخلاق گفته می شود در درون فرد بوجود می آید.
- نکته: از دیدگاه فروید من و فرامن محصول نهاد و لیبدو هستند فرامن چهره جامعه پسند نهاد است.

مقایسه نفوس

ثلاثه با سطح

شخصیت از

دیدگاه فروید

نکته: منابع پیدایش من برتر عبارتند از الف) خودشیفتگی ب) پدر و مادر ج) آزاد دوستی

نکته: بدین ترتیب ملاحظه می شود تمامی سطوح شخصیت از دیدگاه فروید دراصل لذت جویی مشترکند.

نکته: در دیدگاه اسلامی وجود عقل غریزی اساسی ترین عنصر در پیدایش نفس لواحه یعنی دومین مرحله از

رشد شخصیت است.

نکته: مراحل رشد شخصیت از دیدگاه اسلام به جایی در نظام شخصیتی فروید ندارد و تمامی آنچه که او در سطوح سه گانه طرح می کند در تحلیل دقیق تنها در سطح نفس اماره جای می گیرد روان شناسی کلاسیک اساساً روان شناسی نفس اماره است.



تجلی نفس در قرآن: این تجلی ها عبارتند از: تجلی شیطانی، تجلی ملکوتی، و تجلی فرماندهی و تصمیم گیری

۱- تجلی شیطانی: اگر از هوی و هوس پیروی شود دیگر از بهشت خبری نیست و برعکس

۲- تجلی ملکوتی: خداوند هنگام خلقت انسان ها از نفس ها گواهی خواست که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری (اعراف، ۱۷۲) پس نفس بدون هیچگونه تعلیمی فطرت خداپرستی دارد، این نشان دهنده خودآگاهی نفس است

۳- تجلی فرماندهی و تصمیم گیری: به عنوان مثال آیه دوم سوره قیامه هم به تجلی ملکوتی نفس و هم به حالات فرماندهی اراده و مشیت اشاره دارد.

نفس لوامه: نفس ملامتگر و نکوهنده که انسان را پس از ارتکاب گناهی ملامت و سرزنش می کند که این نفس همان وجدان اخلاقی است

در این مرحله عقل و نفس به نوعی توازن رسیده اند

انسان در این مرحله از لحاظ عاطفی در میان دو حد «لذت آنی» و در یاس و غمگینی در حالت حزن قرار دارد. از این رو این مرحله را می توان مرحله «حزن» نامید. در محله نفس لوامه عقل و نفس به نوعی توازن می رسند.

مرحله نفس اماره را می توان مرحله «حزن» و «یاس» نامید.

مراحل رشد شخصیت

نکته: عقل و نفس دو محرک اصلی و اساسی افعال انسان به شمار می آیند.

نکته: به مجموعه گرایش های انسان نسبت به محرکهای خوشایند و دافعه های او نسبت به محرکهای ناخوشایند که ماهیتاً ناخودآگاه متکی است به نفس گفته می شود.

نکته: عقل ← عبارت است از توانایی انسان بر تشخیص و استدلال

۱- نفس اماره: دارای شاکله و شخصیتی است که در آن هوای نفس حاکم بوده و محرک اعمال و رفتار فرد در این مرحله محرکهای نفسانی به شمار می آید. به خاطر غلبه حیوانیت اماره می خوانند چرا که صاحب خود را به کارهای بد امر می کند پیروی از این نفس انسان را به هوی و هوسهای حیوانی چون، بخل، حسد، حرص، خشم و کلیه صفات ناشایست اخلاق می رساند.

۲- نفس لوامه: هر چند به محرک بسیاری از رفتارهای او نفس است، لکن عقل در اینجا نقش خاصی یافته و با آگاهی و استدلال و قضاوت برخی از اعمال این نوع شخصیت را به زیر سوال می برد و او را مورد سرزنش قرار میدهد.

۳- نفس مطمئنه: تحت سیطره کامل عقل درآمده از عقل است که ۲ مسیر اعمال رفتار انسان را تعیین می کند .

مراحل رشد
شخصیت

معنای «قلب» در قرآن

واژه «قلب» در قالبهای مختلف در قرآن کریم به کار رفته است ولی نه به آن اندازه که کلمه «نفس» با ساختمان های مختلفش در قرآن دیده می شود.

قلب به مفهوم کانون فطرت سلیم

«یون لاینفع مال الا من اتی الله بقلب سلیم

روزی که مال و فرزندان سودی نمی رساند مگر آنکه خدای را با دلی سالم و روانی پاکیزه آمد

قلب به معنی کانون عبرت اندوزی و مرکز تفکر و استدلال و ایمان

نکته ای که در آیات زیر جلب نظر می‌کند این است که قلب به مفهوم کانون عبرت اندوزی و استدلال و مرکز فهم و هدایت ایمان به کار رفته است.

«و من یومن بالله یهد قلبه»

و آنکه به خدا ایمان دارد دلش را رهبری می‌کند.

قلب ← کانونی که دچار آلودگی می‌گردد. ولی نباید قلب آدمی را صرفاً جایگاه ایمان و عواطف عالی دانست بلکه آگاهی این قلب گرفتار آلودگی می‌گردد و انسان را به گناه سوق می‌دهد

کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین

بدینسان آن را در دل‌های گنهکاران می‌رانیم.

قلب یا کانون عواطف گوناگون:

وجعلنا فی قلوب الدین اتبعوه رافه و رحمه

در قلوب کسانی که او را پیروی می‌کردند بهره و رحمت را فراهم آوردیم.

ابو یوسف اسحاق ابن کندی ← بیان آراء حکمای پیشین درباره نفس کندی

((نفس نخستین استکمال جسم طبیعی بالقوه دارای حیات)) است.

این تعریف اساساً از ارسطو و حکمای پیرو کتب اوست.

کندی: ((نفس جوهری بسیط الهی و روحانی است، نه طول دارد و نه

عرض و نه عمق، نوری است از انوار باری تعالی))

کندی: ما در این جهان همانند کاروانی هستیم که از پل یا معبری

می گذریم در اینجا درنگی نخواهیم داشت.

کندی: مقام و قرارگاه اصلی ما عالمی است اعلی و شریف که ارواح ما

پس از مرگ بدان عالم منتقل می شوند ((تاکید به بقای نفس))

اما علاقه نفس به جسم علاقه عارضی است . نفس متحد با جسم است و

کارهای خود را بوسیله آن انجام می دهد هر چند که جدا از جسم و

مباین با آن است . نفس بعد از فنای جسم باقی می ماند.

کندی ← تعریف نفس

کندی معتقد است: نفس که از جسم خارج شده هنوز آلوده است . بعضی از نفوس به فلک قمر روند چون

پاک شوند به فلک کوبی و بالاتر فراخوانده می شوند و همچنان طی مدارج کنند تا به فلک اعلی رسند و در

آن جابه نهایت پاکیزه شوند.

کندی صریحاً به بقای نفس اقرار می کند و معتقد به خلاص نفس است . او می گوید: در مقام و قرارگاه اصلی

ما عالمی است اعلی و شریف که ارواح ما پس از مرگ بدان عالم منتقل می شوند.

نکته : روش تحقیق در علوم روان شناختی جدید عبارت است از مشاهده و تجربه

نکته: ابن سینا در نوشته ها و آثار خود که مربوط به نفس و بدن و متقابل آنها در یکدیگر به مشاهده و تجربه

تاکید دارد.

نکته: روش کار ابن سینا از امور محسوس و مشهود آغاز شد و تدریج به امور نامشهود و معقول می رسید.

نکته: کندی . ابن سینا . فارابی - به پیروی از حدیث متن عرف نفسُ فقد عرف اَبهُ بحث های فراوانی داشتند.



کندی

قوای حاسه

ابزار این قوه اعضای حواس پنجگانه است

قوه حاسه صورت محسوسات را که در طینت آنها، یعنی در ماده آنها قرار دارد در می یابد.

این قوه قدرت آن را نیست تا صوری را که در می یابد با هم ترکیب کند.

قوه حاسه که میان همه ی حیوانات مشترک است، جز صور جزئی اشیا را در درک نمی کند. مقصود از صور جزئی به صورتی است که دارای رنگ ، شکل ، طعم و آواز و بو بوده است و یا به طور کلی هر صورتی که دارای ماده باشد.

قوه حاسه چیزی جز نفس نیست و نسبت آن به نفس چون نسبت عضو به جسم نیست بلکه او خود ذاتاً نفس است . حاس و محسوس در نفس یک چیزند.

قوه مصوره: قوه‌ای که صور جزئیات را بدون حضور ماده درک می‌کند.

✓ فرق میان حس و قوه مصوره این است که حس صور محسوسات را در حالی که در ماده است و حضور دارند به ما القاء می‌کند.

✓ خصوصیات این قوه آن است که قدرت ترکیب دارد.

✓ این قوه هم در حال خواب و هم در بیداری عمل می‌کند این قوه قدرت ترکیب دارد.

قوای متوسطه:

قوای حافظه: صوری را که قوه مصوره به او ارزانی می‌دارد، می‌پذیرد و حفظ می‌کند.

کندی دو قوه غضبیه و شهویه را غلبیه می‌نامد

خواب و رویا ← از دیدگاه کندی

کتاب و رساله ← فی ماهیه النوم و الرویا

خواب ← ترک استعمال تمامی خواس به وسیله نفس

رویا ← در کاربرد فکر به وسیله نفس و قطع کاربرد از خواس کندی رویا را به عمل «قوه مصوره» یا قوه تخیل باز می‌گرداند.

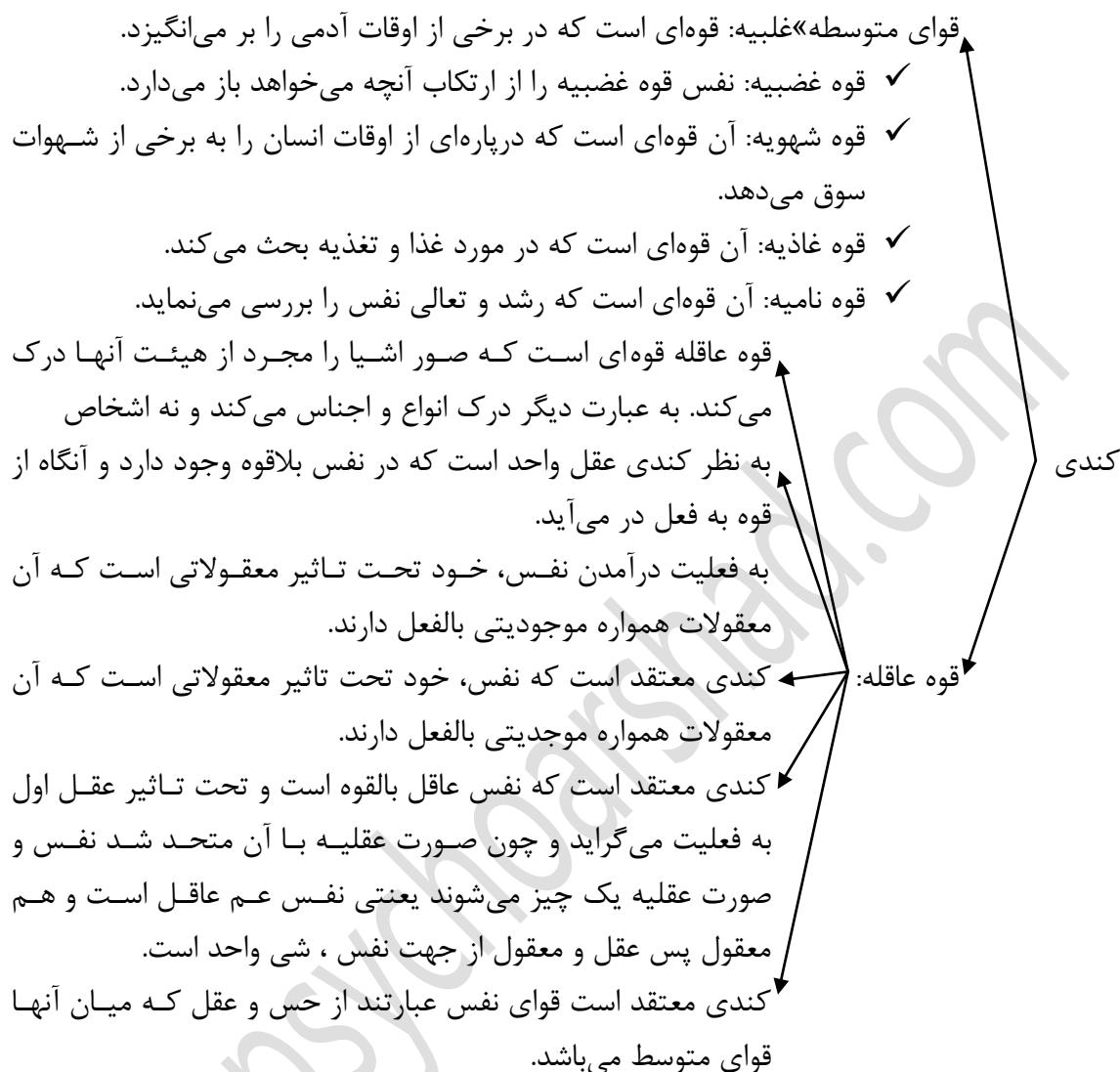
رویا از دیدگاه کندی به ۴ دسته تقسیم می‌شوند.

۱- رویای رمزی: اشیایی دیده می‌شوند که بر اشیای دیگر دلالت دارند.

۲- خبر دهنده: امور پیش از وقوع آنها دیده می‌شود.

۳- رویایی که در آن به اموری بر ضد خود دلالت دارند.

۴- رویایی که آنچه در آن دیده می‌شود راست نیست.



نکات کلیدی : نظریه کندی

- ✓ کندی به تبعیت از افلاطون در نوع رابطه میان نفس و بدن به نظریه تطهیر «معتقد است» .
- ✓ بر اساس نظریه تطهیر نفس پس از خارج شدن از جسم به فلک قمر فلک کوبی و نهایتاً به فلک اعلی می‌رسد.
- ✓ فلاسفه اسلامی در خلود و بقا نفس تحت تاثیر افلاطون و پیروان او هستند.
- ✓ کندی جزوه گروهی از دانشکندان اسلامی هست که قایل به طور نفس و بقاء نفس است .

- ✓ کندی از جمله دانشمندان اسلامی است که به روحانیت نفس اعتقاد دارد به اعتقاد کندی نفس نه جسم است و نه عرض برای جسم.
- ✓ کندی در موضوع رابطه نفس و بدن بیشتر تبعیت می‌کند.
- ✓ کندی اندوه را چنین تعریف می‌کند «رنجی نفسانی است که در اثر فقدان امور محبوب و از دست دادن رفتن چیزهای مطلوب عارض می‌گردد».
- ✓ پس اصلاح نفس و درمان آن بسیار واجب‌تر از اصلاح جسم است زیرا هویت ما در گرو نفس ماست.
- ✓ به طور کلی می‌توان گفت روش درمان کندی، مشابه روش روان درمانی رفتاری- شناختی نوین در ارتباط با اندوه است.

ابو نصر محمد ابن فارابی



نکته: قوای نفس نباتی: قوه‌ی خدمتگزار

قوای نفس حیوانی: محرک اعضا هستند

جسم از نظر فارابی بیش از هر چیز شبیه به شهری است که در هر بخش آن حکمرانی فرمان می راند بالاترین درجه حکمرانی و مقام در شهر جسم از آن قلب است.

قوای نفس: مهمترین خواص نوع حیوان از جمله انسان وجود نفس است که به وسیلهٔ اعضاء اعمال خود را انجام می دهد ولی انسان دارای قوه عقل نیز هست که درانجام اعمال خود به اعضاء جسمانی نیاز دارد.

| | |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------|
| تعریف نفس: نخستین استكمال جسم طبیعی بالقوه ذی حیات است. | <p style="text-align: center;">نفس از دیدگاه فارابی</p> |
| ارسطو: نفس صورت جسم است فارابی در تعریف نفس گرایش به ارسطو دارد اما تا پایان با او همراه نیست، چون از یکسو نفس را صورت جسم می خواند و از سوی دیگر می گوید نفس جوهری است بسیط و روحانی و مابین با جسم | |
| تفاوت دیدگاه فارابی با ارسطو: ۱- نفس درک معقولات می کند و معقولات معانی مجردند چون سفیدی و سیاهی (نفس جوهری است بسیط و روحانی و مابین با جسم) | |
| ۲- نفس به خود شعور دارد اگر نفس موجودی درالتی بود نمی توانست بدون درک آن آلت خود را درک کند. پس میان نفس و آلت آن، آلتی دیگر است و این امر موجب تسلسل می شود. | |
| ۳- نفس اضداد را با هم درک می کند در صورتی که در ماده جمع اضداد ممتنع می باشد. | |
| ۴- دلیل اقلی است که به موجب آن عقل بعد از پیروی نیرومند می شود در این صورت نفس با تباه شدن ماده که موجب حدوث، تکثر و تعیین نفس بود و تعلق آن به این بدن تباه نشود. نفس بعد از فنای بدن باید که باقی باشد. | |

فارابی نفوس را از حیث بقاء و فنایشان به سه دسته تقسیم بندی می کند

- دسته ای که سعادت را شناخته و برای رسیدن به آن کوشیده اند اینان مخلد در سعادتند.
- سعادت را شناخته از آن اعراض کرده اند مخلد در شقاوتند
- سعادت را شناخته و به درجه عقل مستفاد نرسیده اند و نیازمند به ماده اند.

- قوای نفس از دیدگاه فارابی
- قوه منمیه: این قوه بین نبات و حیوان و انسان مشترک است. هدف آن نمو دادن موجود زنده، حفظ، بقاء، و نوع و تامین اوست
- ✓ قوه غاذیه: برای بقاء فرد.
 - ✓ قوه مربیه: برای تربیت و کمال فرد
 - ✓ قوه مولده: برای بقاء و نوع
- قوای محرکه: (نزوعیه و شوقیه) شامل دو قوه شهویه و غضبیه
- ✓ قوای نزوعیه آن دسته از قوایی است که موجب انگیزش انسان به طلب شیء یا گریز از آن می شوند اشتیاق یا کراهت، نزدیکی یا دوری از چیزها را در انسان سبب می شود.
 - ✓ حب و بغض، دوستی و دشمنی ... از این قوا منشای می گیرند. اراده نیز از این قوا سرچشمه می گیرد.
 - ✓ قوه شهوانی: قوه ای است که به کمک آن جلب چیزهای نیک و سودمند کنند.
 - ✓ قوه غضبیه: محتوایی که به یاری آن دفع مضرات و خسارات کنند.

| | |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------|
| قوای حاسه: حواس پنجگانه: از جمله این قوا حس باطنه یا قوه باطنه است که به وسیله آن چیزهایی درک می شود که حواس خارجی قادر به درک آنها نباشد. | قوای مدرکه |
| قوه متخیله: صورت محسوسات را بعد از غیبت آن صور از دامنه حس نگه دارد. (قوه متفکره) | |
| قوای مدرکه: قوه واهمه: قوه ای است که از محسوسات آنچه را که به حس در نمی آید ادراک می کند، گوسفند از دیدن گرگ کینه توزی را درک می کند. | |
| قوه حافظه: ذاکره، این قوه آنچه را قوه واهمه به او می سپارد همچنین پایگانی در خود حفظ و نگه داری می کند. | |
| قوه ناطقه: به وسیله این قوه ادراک معقولات میسر شده میان زیبا و زشت فرق گذارده می شود. نیز به یاری آن آدمی صناعات و علوم را فرامی گیرد. | |

| | | |
|----------|-------------------------|------------------|
| عقل نظری | عقل هیولانی «عقل بالقوه | فارابی قوه ناطقه |
| | عقل بالفعل | |
| | عقل مستفاد | |

| | |
|--|----------|
| | عقل عملی |
|--|----------|

رای فارابی درباره وحدت نفس

- با آنکه قوای نفس متعدّدند ولی نفس پدیده ای واحد است
- قوای نفس طوری ترتیب یافته اند که هر قوه برای مادون خود صورت است و برای مافوق خود ماده
- با آنکه قوای نفس متعدّدند ولی نفس پدیده ای واحد است.
- به زعم فارابی، قوای نفس به نحوی ترتیب یافته که هر یک از آنها برای طبقه مافوق خود ماده: مثلاً قوه ی حساسه برای قوه متخیله به مثابه ماده است قوه متخیله صورت آن است
- فارابی معتقد است که اگر قلب نبود، تغذیه حصول نمی یافت و میل و اشتیاق به چیزی وجود نداشت و نیز اگر حواس نبودند احساسات هم نبود.

| | |
|-----------------------------------------------------|-------------------------|
| عقل نظری: به وسیله آن حائز معرفت می شود | فارابی قوه ناطقه |
| عقل عملی: به وسیله آن حائز صناعات و حرفه ها می شود. | |

نکته: اولین کسی که درباره عقل اظهار نظر کرده است ارسطو است، فارابی نظریه ای روشن و دستگامی صحیح و منسجم بنا نهاده است که بر فلسفه غرب و اسلام تأثیری فراوان بر جای گذاشته است.

عقل از دیدگاه فارابی

۱- هیولانی: عقل هیولانی عبارت است از نفس یا جزئی از نفس یا قوه ای از قوای نفس یا چیزی که ذات آن مستعد این است که ماهیات و صور همه موجودات را از مواد آنها انتزاع کند
عقل که در مراحل نخست به طور طبیعی در انسان پیدا می شود، هیئتی است در ماده ای که برای قبول تصاویر معقولات آماده است
۲- عقل بالفعل: زمانی که معقولات در عقل فعلیت یافتند او را ملکه می شوند و عقل نسبت به آن معقولات عقل بالفعل می شود ولی نسبت به معقولاتی که هنوز مورتعقل قرار نگرفته اند، عقل همچنان بالقوه بر جای می ماند.

عقل از دیدگاه فارابی

۳- عقل مستفاد: عقل بالفعلی است که معقولات مجرد را تعقل کرده، به درک صورتهای مفارقه توانا شده است. فرق بین معقولات مجرد و صور مفارقه این است که نخستین ذاتاً در ماده وجود داشته و از آن انتزاع شده است ولی دومی همواره مفارقه از ماده بوده و ماهیتاً هیچگاه در ماده حضور نداشته است. مانند عقل سماوی
عقل انسان از دیدگاه فارابی سه درجه دارد: فروترین آن عقل مادی یا عقل هیولایی و یا عقل بالقوه است. این برای عقل بالفعل به منزله ماده است در مرتبه دوم عقل بالفعل قرار دارد که نسبت به عقل هیولانی در حکم صورت و نسبت به عقل مستفاد در حکم ماده است و در بالاترین درجه عقل مستفاد جای دارد و نسبت به عقل فعال در حکم ماده است.

در عقل نخستین، معنی عقل هیولانی و عقل بالفعل، معقولات مجرد از ماده را درک نمی کنند و در هر حال محتاج به ماده هستند چون ماده فانی شد، آن ها نیز با فنای ماده فانی می شوند.

اما عقل مستفاد که فارابی آن را عقل مکتسب نیز می نامد، به مرتبه ای رسیده است که می تواند به طور مستقیم معقولات را از عقل فعال بگیرد و از ماده بی نیاز باشد و به فنای آن فانی نشود.

عقل فعال را به روح الامین یا روح القدس تعبیه می کند و آن را آخرین مرتبه عقول مفارقه سماوی می داند عقل فعال نه در ماده بوده است و نه در ماده خواهد بود این عقل همیشه بالفعل است.

در نظر ارسطو نسبت عقل فعال به معقولات بالقوه- (که به معقولات بالفعل

عقل از دیدگاه

فارابی

مبدل می شوند و عقل بالقوه که به عقل بالفعل تبدیل می شود، همانند نسبت خورشید است به مرئیات بالقوه که به وسیله نور خورشید به مهرثبات بالفعل تبدیل می شوند.

فارابی اشیای را که علم به آنها حاصل می شود به دو نوع تقسیم کرده است.

۱- تصدیق ← با فکر و رویت و استنباط دانسته شوند

۲- تصور ← به طریق حدس مستقیم

معرفت حسی از الف) مقبولات: چیزهایی است که چون از شخص موثق و یا از چند شخص بشنویم.

ب) مشهورات: آرائی است که در نزد همه مردم و یا نزد بیشترشان مشهور است دیدگاه فارابی

نیکی به پدر و مادر

ج) محسوسات: چیزهایی است که با عکس از حواس پنجگانه ادراک شود مانند: این

که نشسته است، حسن است.

| | |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------|
| <p>عبارت از چیزهایی است که گویی از آغاز می دانسته ایم و فطرتاً به آنها تعیین داریم و معتقدیم که جز آنها نخواهد بود، بدون آنکه بدانیم که در ابتدای امر چگونه این علم برای ما حاصل شده است مانند عدد سه فرد است و جزء کوچکتر از کل است.</p> | <p>معقولات اولی «فارابی»</p> |
| <p>از یکسو می بینیم که نفس برای قبول معقولات استعداد دارد و از دیگر سو نفس فطرتاً از بعضی معقولات و مبادی اولی که به او امکان معرفت می دهند آگاه است.</p> | |
| <p>فارابی ← در ذات معقولات چنان کفایتی نیست که از جانب خود به معقولات بالفعل نشوند و نیز در طبیعت عقل چنین چیزی نیست بلکه برای آنکه معقول معقولات بالفعل شوند، نیازمند چیز دیگری هستند که آنها را از قوه</p> | |

| | |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--|
| <p>به فعل در آورد... و آن چیزی که چنین کاری را انجام می دهد، ذاتی است که جوهر آن عقلی است بالفعل و مفارق از ماده... که نسبت به آن عقل هیولانی، مثل نسبت آفتاب است به بینایی... و عمل این عقل فعال در عقل هیولانی شبیه به عقل آفتاب در بینایی است.</p> | |
| <p>پس معرفت فیضی است از عقل فعال که بخشنده معرفت و صور است چنین معرفت اشراقی است (بالاترین نوع معرفت)</p> | |

نکات کلیدی ← نظریه خارج

- ✓ فارابی در بیان چگونگی نفسانیات هر چند گرایش به آراء ارسطو دارد ولی تا پایان با او هماهنگ نیست.
- ✓ فارابی در تعریف نفس در جایی همانند ارسطو به آن را صورت جسم می داند.
- ✓ فارابی معتقد است نفس جوهری است بسیط و روحانی و مابین با جسم.
- ✓ فارابی به عکس افلاطون معتقد نبود که نفس قبل از بدن موجود بوده است.
- ✓ مهمترین مساله‌ای که فارابی در خصوص آن به بحث پرداخته است به عقل است.
- ✓ ارسطو نخستین فیلسوفی است که درباره عقل به بحث پرداخته است.
- ✓ از نظر فارابی نفس جاویدان نیست مگر وقتی که به مرتبه عقل مستفاد برسد و از ماده بی نیاز شود و قدرت اتصال به عقل فعال را داشته باشد.
- ✓ فارابی اساساً عقل فعال را از ارسطو اقتباس کرده است تا انتقال از قوه به فعل را توجیه کند.
- ✓ فارابی معتقد به وجود نفس قبل از جسم بود.
- ✓ فارابی درباره وجدت نفس پیرو ارسطو است، یعنی اینکه تجزیه و ترکیب به خود نفس ارتباطی ندارد بلکه تجزیه و ترکیب به تعدد و تنوع قوای نفس مربوط می گردد.
- ✓ عقل مستناد از نظر فارابی همان در عقل مکتسب است. فارابی عقل فعال را روح القدس هم می نامد (روح الامین).

ابن سینا

«شیخ الرئیس حسین بن عبدالله بن سینا»

نفس را به معنی وسیع مبدا و حرکت در نظر گرفته است و همه کائنات را واجد این موهبت می داند.

او به نفس فلکی، نفس نباتی، نفس حیوانی و در درجه آخر به نفس انسانی قائل است.

ابن سینا معتقد است که نفس جوهری است واحد که دارای قوای مختلف بوده و افعال مختلف دارد.

حکیم برای اثبات نفس چنین می گوید «ما اجسامی را می بینیم که کار آنها همواره به یک طریق نیست. پس علاوه بر جسمیت، چیز دیگری در آنهاست که صورت نوعی آن چیزها می باشد به گونه ای که افعال مذکور از این صورت نوعی پدید می آیند، این صورت نوعی نفس نامیده می شود.

حکیم عقل را در برابر نفس حیوانی قرار می دهد و برای آن خصایصی ذکر می کند. اهم این ویژگی های این است که می تواند آماده و مستعد دریافت معقولات باشد و علوم را درک کند در حالی که نفس حیوانی از این خاصیت محروم است و فقط قادر به درک جزئیات است. دیگر اینکه، عقل پس از تباهی و مرگ بدن، از میان نمی رود بلکه زنده و جاویدان می ماند.

ابن سینا نیز به جنبه های دوگانگی وجود انسان یعنی ابعاد مادی و معنوی، بدنی و نفسانی نیز اعتقاد داشت. تغییراتی که در هر یک از این دو قسمت یا در جنبه وجود روی می دهد، قسمت یا جنبه دیگر را بی خبر می گذارد بلکه در آن شدیداً اثر خواهد داشت و ایجاد انعکاس خواهد کرد.

نفس از دیدگاه

ابن سینا

قدیمی ترین نظریه فلسفه مادی گرایی و اصالت روح می باشد فلسفه اصالت روح برای نفس اصالت و تقدم قائل است و بدن را امری فرعی می داند و فلسفه مادی گرا اصالت را به بدن و ماده اختصاص می دهد.

گروهی از حکما (افلاطون، دکارت و ...) نفس و بدن را دو ماهیت متمایز غیر متجانس پنداشته و بدن را زندان دانسته اند. با این توضیح که نفس در تعارض با تن می کوشد از زندان تن بگریزد

رابطه نفس و

بدن از دیدگاه

ابن سینا مساله را به این طریق حل کرد که بین نفس و بدن اتحاد قائل شد. او نفس را صورت نوع بدن می داند و می گوید سر و کار ما در اینجا با دو ماهیت متمایز نیست، بلکه جوهر واقعی نفس است که بدن را حقیقت می بخشد و به حرکت در می آورد نفس جوهر است نه عرض. زیرا اگر نفس عرض بود هنگامی که از بدن جدا می شد. لازم نمی آمد که

ابن سینا

شخص صورت نوعی خود را از دست بدهد و حال آنکه خلاف این دیده می شود و حیوان یا انسان که از این نعمت محروم شده است فوراً به صورت لاشه در می آید. ابن سینا در ارائه این نظر یعنی اعتقاد به اتحاد بین نفس و بدن از این جهت که نفس صورت بدن است تابع ارسطو است با این اختلاف که ارسطو این اتحاد را کامل می پنداشت. او معتقد بود که همان گونه که نقش از موم جدانشدنی است نفس نیز نمی تواند زمانی از بدن جدا شود و زمانی دیگر به آن رجوع و در آن حلول کند. ابن سینا: او اتحاد نفس و بدن را به این اعتبار که نفس صورت بدن و کمال آن است و به وسیله آن کارهایی را که از جنبه مادی دارند، انجام می دهد. مسلم می داند ولی به این اعتبار که در عین حال می تواند بدون یاری بدن نیز مصدر کارهایی شود و پس از مرگ تن همچنان زنده و باقی بماند، آن را از بدن متمایز و مجزا می شمارد.

ابن سینا بدن را علت نفس می داند

ابن سینا هنگام بحث از قوای باطن، تاکید می کند که آنها نیز به آداب جسمانی احتیاج دارند و جای هر یک از آن آداب را در مغز معین می کند که دست کم شباهتهایی از لحاظ ساخت با موضوع توپوگرافی به مفهوم امروزی آن دارد.

ابن رشد نیز مانند ابن سینا نفس را چنین تعریف کرده است نفس کمال جسم آلی است البته کمال اول برای جسم طبیعی آلی ابن رشد به جای کمال استکمال به کار سپرده است.

| | |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------|
| <p>۱- ابن سینا در بیان حد نفس آن را هم قوه، هم صورت و هم کمال خوانده است. لیکن به دلایلی ترجیح می دهد که بگوید نفس کمال جسم آلی است تا بگوید قوه است یا صورت جسم است.</p> | <p>رابطه نفس و بدن ابن سینا</p> |
| <p>۲- کمال از دیدگاه ابن سینا، اصلی و عارضی یا کمال اول و کمال دوم.</p> | |
| <p>۳- کمال اول: آن است که برای کار خود به غیر از خویش نیازمند دیگری نباشد و بتوان کمالات دیگر را به آن منسوب کرد (کمال اصلی)</p> | |
| <p>۴- کمال دوم آن است که تابع و عارض کمال اول باشد، مانند برندگی شمشیر که تابه خود شمشیر است و افعال حیاتی که پیرو و تابع وجود جان در بدن هستند (کمال عارضی)</p> | |
| <p>۵- با توجه به تعریف دو نوع کمال نفس کمال اول است.</p> | |
| <p>۶- پس نفس هم جوهر است و هم کمال بدن است ولی کمال بودن آن نه از این جهت که جوهر است، بلکه به این اعتبار که مبدا حرکت است و بر بدن حکومت می کند.</p> | |
| <p>۷- صفت دیگر نفس از نظر حکیم ابن سینا این است که نفس واحد است نه کثیر.</p> | |

| |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ابن سینا نفس را جوهری یگانه می پندارد که توسط قوای خود به اعمال مختلف مبادرت می کند نفوسی که مقامشان پایینتر است به نفوس عالیتر بستگی دارد. |
| ۸- در هر جسم مرکب علاوه بر حداقلی از نبود تضاد اجزاء وجود تناسب و تعادل میان آنها ضروری است. وقتی این تناسب و هماهنگی به درجه معینی رسید، نیروی حیات بخشی که عبارت از نفس نباتی است در جسم به وجود می آید. هنگامی که تناسب و تعادل به درجه کاملتری رسید، نفس حیوانی ظهور می کند در درجه کاملتر نفس انسانی پدیدار می شود |
| ۹- در درجه کاملتر نفس انسانی پدیدار می شود آنچنانکه یاد شد، نفس جوهری مجرد و مفارق است و باقی و پایدار ماند و سرانجام به عقل فعال و زندگی در عالم معقولات پدیدار می شود. نفس با حدوث بدن مقارن و همزمان است (نتایج جمله بالا) |
| ۱۰- نکته ۱- این سینا بدن را علت نفس می داند، او می گوید پس از تباهی تن، نفس پایدار خواهد ماند و تعلق نفس به بدن و تعلق معلول به علت ذاتی نیست. مزاج و بدن عارضاً علت نفس هستند. |
| ۱۱- نکته ۲- با خرابی تن، همه قوای حیوانی اعم از ظاهره و باطنه، که بین انسان و حیوان مشترک اند فانی می شوند. |
| ۱۲- نکته ۳: حکیم چندین بار تذکر می دهد که به اینکه نفس حیوانی در تمام اعمال خود محتاج بدن است. |
| ۱۳- نکته ۴: ابن سینا علت ترتیب ادراکها و احساسات را در مغز به سبب مشیت و حکمت الهی دانسته است نفس با حدوث بدن مقارن و همزمان است. |
| ۱۴- ابن سینا « بدن را علت نفس می داند مزاج و بدن عارضاً علت نفس هستند. علت ذاتی نفس عقول مفارق اند. یعنی عقولی که خارج و ورای ماده اند. نفس حیوانی در تمام اعمال محتاج بدن است. زیرا این اعمال توسط قوای ظاهره و باطنه صورت می گیرد. |
| ۱۵- قوای باطنه نیز به آلات جسمانی نیاز دارد و جای هر یک از این آلات را در مغز تعیین می کند. ابن سینا علت ترتیب ادراکات و احساسها را در مغز حکمت و مشیت الهی می داند. |

ارسطو به اتحاد کامل نفس و بدن معتقد بود و می گفت مانند نقشی که از بدن جدا نمی شود، نفس نیز

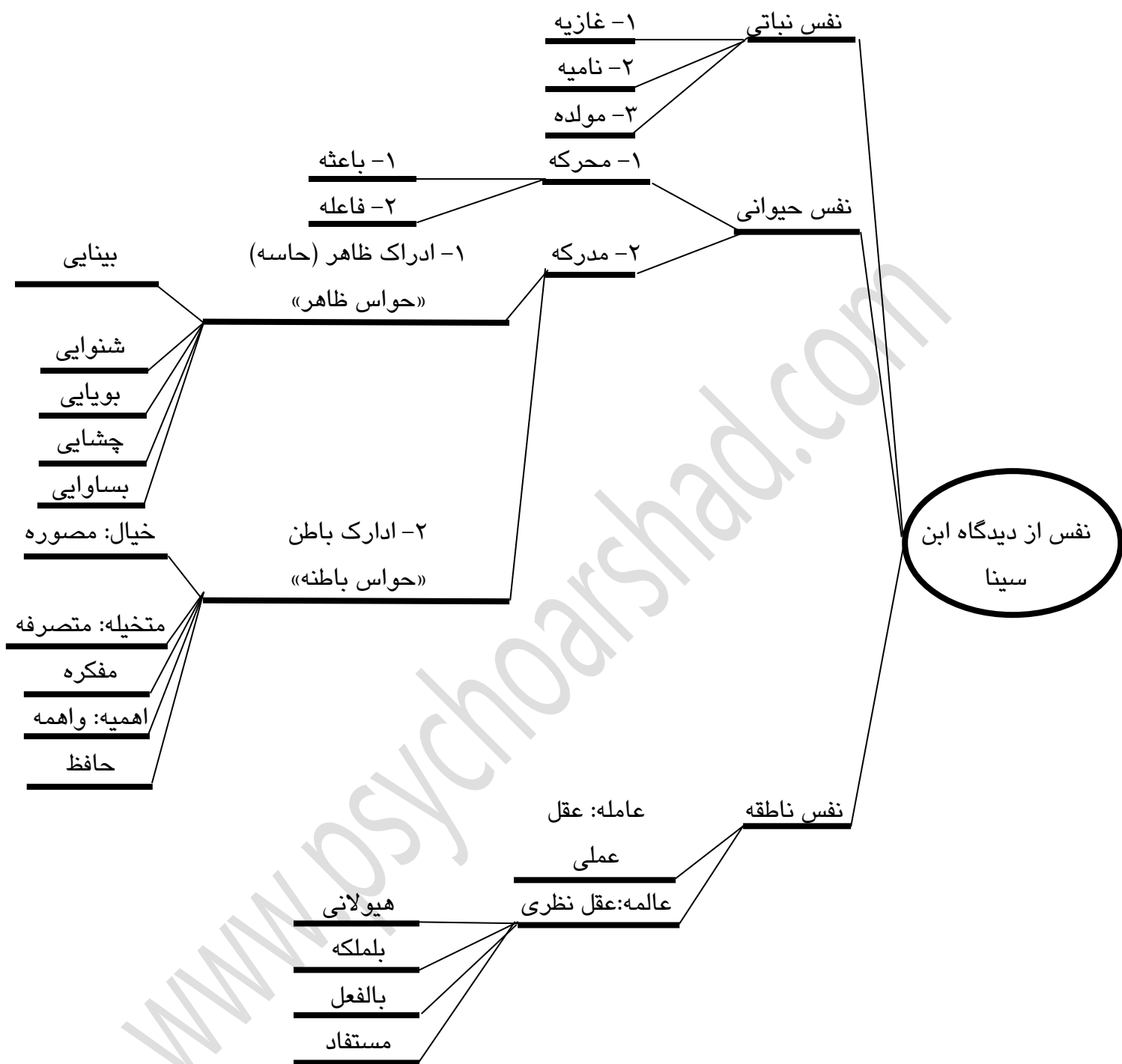
نمی تواند زمانی از بدن جدا شود و دوباره به آن رجوع کند.

ابن سینا: نفس صورت بدن و کمال آن است و از این طریق کارهای مادی را انجام می دهند، از طرفی نفس

بدون یاری بدن نیز می تواند مصدر کارهایی نظیر درک معقولات باشد و پس از مرگ نیز زنده بماند.

| | |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------|
| <p>نفس، مبدا حرکت و کمال جسم آلی است و در کشورش که همانا ناقص است، حکمفرما و فرمانرواست</p> <p>هر حرکتی از بدن سر زند، ناچار مصدر آن نفس خواهد بود، ولو آنکه آن حرکت انعکاس یا غریزی باشد.</p> | <p>تاثیر متقابل نفس و بدن</p> |
| <p>ابن سینا از اهمیت بدن و تاثیر آن بر نفس، غافل نیست و معتقد است همان گونه که نفس به شوق طبیعی و سرشار متوجه بدن است و به تمهید آن می پردازد، بدن نیز پر از مهر نفس است و نسبت به آن خدماتی انجام می دهد و در وضع و حال آن تاثیر کلی دارد.</p> | |
| <p>مهمترین خدمت بدن به نفس این است که موجب هستی او شده است</p> | |
| <p>بدن علت عرضی نفس است و به آن تعیین و تشخیص می دهد</p> <p>بدن علت فاعلی نفس نیست بلکه علت قابلی آن است.</p> | |
| <p>احوال و اعراضی که نفس را عارض می گردد، بدون مشارکت بدن رخ نمی دهد.</p> | |
| <p>نفس تا زمانی که دست آندرکار احساس و ادراک حسی و درک معانی جزئی و حفظ و ذکر است و کار خود را توسط قوایی که مشارکت میان حیوان و انسان هستند و در بدن آلت و جایگاه دارند، انجام می دهد اما در زمان درک معقولات بدن مزاحم است.</p> | |
| <p>حکیم احوالی را که برای نفس با مشارکت بدن حاصل می شود به چند نوع تقسیم کرده است ۱- پاره ای از حالات را ذاتاً از آن بدن می دارد مانند خواب و بیداری و صحبت و مرض ۲- و پاره ای دیگر چون تخیل و شهوت و غضب و غم خزن و نظایر آنها را ذاتاً از آن نفس می داند.</p> | |

حکیم در کتاب معالجات، قسمت معالجات امراض سر، در صحبت بیماری که در افعال حسی و ادراکی ظاهر می شود تحت عنوان آفات ذهنی انواع امراض خیالی و وهمی را شرح می دهد.



«حواس ظاهری»

گیرنده میسنر: در همه جای پوست، خاصه در نوک انگشتان قرار دارند واسطه احساس تماس هستند.

گیرنده های پاسینی ← احساس فشار را ادراک می کنند

گیرنده روفینی ← احساس حرارت

گیرنده های کراوس ← احساس برودت

حواس
ظاهری

«قوای نفسانی از دیدگاه ابن سینا»

حواس ظاهره

مدرکه

حواس باطنه

حکیم می گوید: حواس ظاهره به نظر ظاهری پنج است و در حقیقت از پنج افزون زیرا قوه لمس یک قوه نمی باشد، بلکه چهار قوه است که هر یک از آنها را مورد حکم و ادراکی است غیر از موردی که برای دیگری می باشد.

اموریکه لمس می شوند عبارتند از: حرارت و برودت، رطوبت و یبوست خشونت و ملایمت، ثقل و خفت. اما سختی و سستی، چسبندگی و نرمی و جز آن به تبع آن محسوسات حس می شوند.

مدرکه: حواس ظاهره از

دیدگاه ابن سینا

حکیم اضافه می کند: درد و راحتی از درد، نیز از محسوسات لمسی هستند از این جهت لامسه با سایر حواس فرق پیدا می کند. ابن سینا: نزدیکتر به یقین آن است که قوای لمس، قوای متعددی هستند که هر یک از آنها یک تضاد را درک می کند که در نتیجه تضادی که بین سرد و گرم ادراک کرده غیر از قوه ای باشد که تضاد میان سنگین و سبک را مدرک است.

«قوای نفس از دیدگاه ابن سینا»

نخستین قوه از قوای باطنه: ادراک حسی. در تجویف اول مغز جا داشته و ذاتاً همه صورتهایی را که در حواس پنجگانه نقش می بندند به آن می رسند، پذیرا می شوند. حس مشترک، صور گوناگونی را که توسط حواس ظاهره از محسوسات به ذهن می رسند. می پذیرد و آنها را ادراک می کند و احیاناً از حسی به حس دیگر، متنقل می کند. پس به یاری این قوه است که ما از بوی چیزی متوجه طعم آن می شویم «پدیده فانی» بدیهی است برای اینکه ذهن به مقام ادراک حسی برسد، دخالت و یاری حافظه، همراه با تداعی معانی، ضروری خواهد بود.

- تعریف و مفاهیم تداعی معانی به شرح زیر است، هر گاه در کیفیت یا حالت نفسانی (اعم از محسوس و غیر محسوس) با هم یا در پی هم، نفس (ذهن) را عارض شوند. میان آنها طبق شرایط معین، پیوندی برقرار می شود، به وجهی که بعدها حضور یکی از آنها در نفس باعث حضور دیگری می شود.

تجسم اشباح کاذبه و احساس آوازه‌های غیر موجود نظایر آن را نیز به حس مشترک نسبت داده اند، این پدیده، از وجود مختلف قوه متخیله است، زیرا موضوع خارجی این گونه ادراک، ظاهر و حاضر نیست که بتوان بصورت حاصله در ذهن را عمل حسن مشترک پنداشت.

دومین قوه از قوای باطنه را خیال یا مصوره خوانده اند. قوه ای است که در آخر تجویف مقدم اول دماغ قرار گرفته و صورتهایی را که حس مشترک از حواس پنجگانه قبول کرده حفظ می کند و بعد از پنهان شدن محسوسات، باز آن صور در این قوه محفوظ می ماند و باید دانست که قبول اثر با قوه ای که اثر را حفظ می کند، متفاوت است.

خیال گاهی علاوه به آنچه مستقیماً از حس ظاهره ماخوذ است، اشیاء دیگری را که از راه ترکیب و تحلیل نیروی مفکره به دست آمده نیز نگاهداری می کند. در روانشناسی جدید خیال و متخیله را زیر عنوان کلی تخیلی قرار می دهند و تخیل را دو نوع می دانند. تخیلی حضوری و تخیل اختراعی - تخیل حضوری: تا حدودی زیاد به خیال یا قوه مصوره پیشینیان شباهت دارد بدین معنا که مشاهدات حسی را در غیاب موضوع خارجی آنها، بدون تصرف به ذهن می آورد. - تخیل اختراعی: صورتهای ذهنی، تصرفاتی پدید آورده، به ترکیب یا تجزیه، افزایش یا حذف آن، مبادرت می کند.

حس مشترک

قوه ی خیال یا
قوه مصوره

کار این قوه این است که صورتهایی که از حس گرفته و مغیرهایی که به وهم دریافته شده به همدیگر آمیخته و پراکنده می سازد
این قوه را اگر عقل به کار برد، قوه مفکره و اگر وهم استعمال کند، قوه متخیله نامیده می شود.

گویا این قوت، قوتی باشد خدمتگزار وهم و به میانجیگری او فرمانبرداری عقل بود.
قوه متصوره (متخیله) - متفکره
قوه متخیله با این تعریف شباهت فراوانی به تخیل اختراعی در روانشناسی جدید دارد.
نکته: تخیل اختراعی را ریبو، روانشناسی فرانسوی بر دو نوع دانسته است (قرن ۱۹)

۱- تخیل اختراعی انفعالی: همان است که واهمه به کار می بندد.
۲- تخیل اختراعی ادراکی: ترکیبات بدیع خود را به راهنمایی عقل صورت می بخشد و اختراعات و اکتشافات علمی و مضامین بکرادی و آثار تازه صنعتی از آن نتیجه می شود:
قوه مفکره

قوه متخیله شبیه تخیل اختراعی است.

تخیل اختراعی همه کیفیات نفسانی اعم از صور و معانی جزئی و کلیه و معقولات را به کار می برد.

تخیل اختراعی یا به عبارتی قوه متخیله بر قوه های ذاکره و مصوره توجه دارد.

قوه وهم که آن را متوهمه و قوه واهمه و قوه وهمیه نیز خوانده اند.

قوه ای است که درانتهای تجویف (حفره) وسط دماغ قرار دارد.

وظیفه این قوه آن است که معانی غیر محسوسه را که در محسوسات جزئی موجود

است، درک می کند.

قوه عبارت است از استعدادی که در شیئی برای پذیرش صورتهای گوناگونی وجود دارد.

فعل دلالت بر قبول و پذیرفتن صورت یا تبلور و تجسم آن قوه.

قوه در سیر خود به سوی فعل از سه مرتبه یا مرحله عبور می کند که عبارتند از:

۱- قوه مطلقه یا هیولانی

۲- قوه ممکنه

۳- قوه کامله یا ملکه

قوه و فعل

عقل هیولانی: قوه و استعداد موجود در کودک برای آنکه روزی او به نویسنده ای مبدل

شود از نوع قوه مطلقه یا هیولانی است. استعداد نویسندگی در کودک، پدیده ای مطلق

است و هیچ بخش از آن به مرحله فعلیت نرسیده است. این استعداد تدریجاً و به میانجی

قوه در سیر به

سوی فعل

تربیت صورت می پذیرد

قوه ممکنه: هنگامی پدید می آید که همه آلات و وسایلی که برای انتقال به فعل ضروری است برای او حاصل شده باشد، مانند کودکی که قلم و مرکب و حروف الفبا را می شناسد. قوه کامله: کودک برای انتقال به فعلیت هیچ کم ندارد و در این هنر به کمال رسیده است عقل نظری از این مرحله را کمال قوه نیز نام داده اند.

۱- عقل هیولانی: عقل هنوز هیچ نقشی نپذیرفته است ولی استعداد قبول هر نفس معنوی یا هر معقولی را دارد. از این جهت آن را هیولانی می گویند که به هیولای نخستین که در ذرات خود به هیچیک از صور، مصور نیست و برای هر نوع شکل پذیری استعداد و قابلیت دارد، تشبیه شده است.

۲- عقل بالملکه: عقل ممکن: آن زمانی پدید می آید که نفس ناطقه از مرحله عقل هیولانی گام فراتر نهاده از قابلیت و استعداد محض خارج شده است و به درک معقولات اولیه نایل شده است.

عقل بالملکه= چون قوه هیولانی نمی توانست بالفعل چیزی را تعقل کند، از این رو، این مرتبه نفس ناطقه را عقل بالملکه گویند زیرا که معقولات اولیه و استعداد و انتقال آنها به موازات دیگر در نفس رسوخ یافته و آن را به اصطلاح قدما ملکه شده است. مراد از معقولات اولیه، یا معقولات اولی مقدماتی است که به یاری آنها تصدیق واقع می شود و انسان بدون نیاز به اکتسابی فکر و یادگیری آنها را باور دارد. مثل اینکه معتقدیم که کل بزرگتر از جز است یا دو چیز مساوی با یک چیز نه خود با هم متساوی اند

۳- عقل بالفعل: این قوه زمانی پدید می آید که عقل به یاری معقولات اولیه و بدیهی خود را به درک معقولات ثانوی که اکتسابی هستند می رساند. این معلومات در نفس انسان ذخیره یم شوند و خود فرد نیز به این آگاهیها و توانش وقوف دارد. این عقل هر گاه بخواهد، می تواند بدون تکلف و اکتساب و یادگیری تعقل کند.

۴- عقل مستفاد: آن وقتی است که نفس واقعاً و فعلاً به مشاهده معقولات می پردازد، نفس می داند که بالفعل به تعقل آنها اشتغال دارد. عقل نظری در این مرتبه عقل مطلق می شود، یعنی مطلقاً است که فعلیت یافته، چنانچه در مرتبه نخستین قوه مطلق یا قوه هیولانی بود. از این جهت به این مرتبه از نفس ناطقه داده شده است که معقولات آن که از عقل دیگری که دائمه بالفعل است مستفاد هستند، پس هر گاه صورتهای معقول در عقل حاصل شوند و عقل آنها را تعقل کند و بداند که بالفعل آنها را تعقل می کند چنین نیرویی عقل مستفاد نامیده می شود.

روان شناسی جدید عقل را حاصل فعالیت ذهن می داند که در بنیادهای زیستی و مرحله ارگانسیم و عمل و

اثر متقابل آنها ریشه دارد.

| | |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------|
| حکما از دیر زمان به این نکته توجه داشته اند که اعمال ذهن تابع یک رشته اصول و مبادی است که ذهن را به حقایق و واقعیات اشیا رهنمون و هادی می شود. | <p>عقل از نظر ابن سینا</p> |
| به گفته لایبنیتز: وجود این سازوکارها، برای عمل ذهن، همان اندازه لازم هستند که وجود عضلات برای حرکت بدن و راه رفتن ضرورت دارند | |
| اصحاب اصالت عقل | |
| اصحاب اصالت تجربه | |
| اصحاب اصالت عقل: به وجود جوهری مستقل معتقد هستند، که مبادی اولیه یا عقلیه از آن ناشی می شوند این مبادی اولیه شکل دهنده رفتار انسانی و تعیین کننده نقشها و افعال آدمی اند. | |
| -تجربه مذهباین: کمابیش مخالف داشته و مبادی اولیه شناخت و فرایندهای عالی ذهنی را ناشی از حس و تجربه می دانند. | |
| تجربه مذهبان: کمابیش مخالف داشته و مبادی اولیه شناخت و فرایندهای عالی ذهنی را ناشی از حس و تجربه می دانند. | <p>عقل از نظر ابن سینا</p> |
| ابن سینا عقل را بر دو گونه کلی تقسیم می کند: ۱- عقل نظری یا قوه عالمه و ۲- عقل عملی یا قوه عامله | |
| - عقل نظری: عقل علامه: قوه ای است که درک معقولات کند، یعنی نیرویی که قادر به ادراک عقلی باشد، پس صور کلیه مجرده از ماده در آن منطبع شود. عقل نظری، بالقوه به آن است که به جانب علوی و ملا اعلی و به سوی بالا اوج گیرد تا از آن سو از مبادی نظری و مجرد مستفیض شود. | |
| - عقل عملی: آن است که اخلاق از آن آید و استنباط صناعات کار او باشد و هر گاه بر شهوت و غضب و دیگر قوه های بدنی چیره شود، از وی اخلاق نیکو برآید. | |
| - روانشناسی جدید عقل را حاصل فعالیت ذهن می داند که در بنیادهای زیستی و محیطی ارگانیسم و عمل و اثر متقابل آن ریشه دارد. | |

حکمای قدیم: سقراط، افلاطون، ارسطو

حکمای قرون وسطی: سنت اگوستن، کندی، فارابی، ابن سینا، سنت توماس اگونیاس.

حکمای معاصر: دکارت، اسپینوزا، کانت، لایبنیتز

عقل هیولانی

عقل نظری

عقل بالملکه

عقل بالفعل

عقل مستفاد

ابن سینا: نیروی وهم را بر همه قوای دماغ مستولی می داند، بدین سان را و وهمه مغز را آلات یان قوت می داند و تجویف اوسط را مکان ویژه آن رد دماغ می پندارند.

چنین استدلال ها و به اصطلاح منطقیون، صغری-کبری چیدنها و نتیجه گیری ها، ما را به این واقعیت رهنمون می سازد که وهم به معنی اعم خویش در واقع همان نفس است. از این رو هر جا که لفظ نفس را به کار بریم، مجاز خواهیم بود که وهم را مترادف با آن به کار گیریم.

هر جا که لفظ نفس را به کار بریم، مجاز خواهیم بود که وهم را مترادف با آن به کار گیریم. مشروط به آن که مراد ما نفس حیوانی باشد، زیرا چنانکه می دانیم نفس انسانی نیروی عقل را هم اضافه دارد و از این رو درست در مقابل وهم قرار می گیرد.

الف- این قوه خود بر دو قسم است:

۱- محرکه است: به نحوی که باعث حرکت می شود: انگیزه

۲- با محرک است: به قسمی که فاعل حرکت می شود.

قوه محرکه آنجا که منشا حرکت می شود، قوه نزوعیه یا شوقیه نیز خوانده می شود. قوه محرکه

قوه شهوانی، به مجرد انبعاث و تحریک،

به سوی امر لذیذ می گراید.

قوه غضبی: نیرویی است که به غلبه

مشتاق است و امری را که خیال می کند،

منافی با منافع خویش است، از خود دفع

و دور می کند.

ب- قوه محرکه فاعل حرکت: قوه ای است که در اعصاب و عضلات برانگیخته می شود.

آخرین کتاب مهم ابن سینا «اشارات

نفس حیوانی

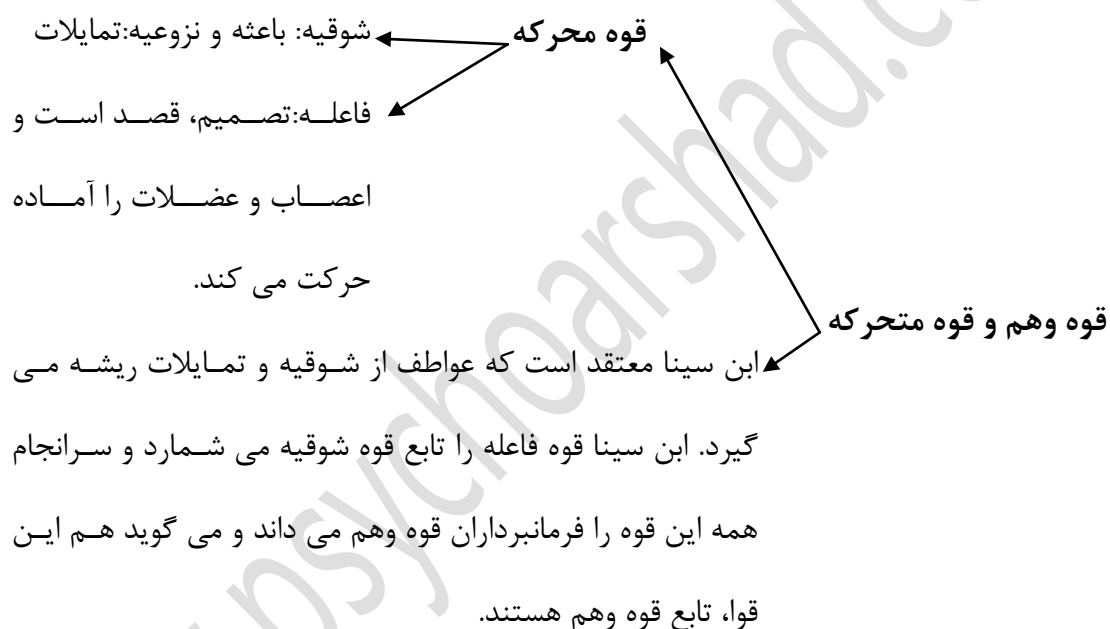
قوه وهم

قوه وهم و متحرکه

وهم و غریزه

وهم و عقل

وهم و نفس



| | |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------|
| <p>حقیقت امر این است که دایره شمول و دامنه حکمروایی این قوه تا آنجاست که حرکات غریزی را هم در بر می گیرد و به زیر فرمان می کشد. به عبارت دیگر، حرکات غریزی خدمتگزار قوه وهم هستند.</p> | <p>وهم و غریزه</p> |
| <p>ابن سینا در جواب این سوال که چگونه وهم بی دخالت و یاری عقل به دریافت معانی صور محسوسه نایل می شود در صورتی که آن معانی نامحسوس هستند، چنین پاسخ می دهد که وهم این کار را از راههایی انجام می دهد که یکی از این راهها استفاده وهم از غریزه است.</p> | |

| | |
|--------------------------------------------------------------------------|-------------------------|
| <p>این تحقیقات معلوم داشت که وهم بر همه قوای نفس حیوانی اعم از مدرکه</p> | <p>وهم و عقل</p> |
|--------------------------------------------------------------------------|-------------------------|

| |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| و محرکه اشراف و برتری دارد وهم آن را خدمتگذارند. ابن سینا آن را بر تمامی رفتار حیوان حاکم می داند. |
| به زعم حکیم، این قوه در حیوان، به مثابه عقل است در آدمیان و حتی در مردم بدوی با کسانی که قوه عقلیه خود را در استدلالها و قضاوتی خود به کار نمی گیرند- احکام صادر از نوع وهمی است نه از نوع عقلی. |

دیگر قوه حافظه است که ذاکره نیز نامیده می شود.

و آن قوه ای است که آنچه را قوه وهمیه از معانی غیر محسوسه در

محسوسات جزئی در کرد در این قوه حافظه می نماید.

این قوه متذکره گفته می شود و از جهت توانایی آن بر حفظ مدرکات

خویش حافظه نامیده می شود و از لحاظ اینکه استعدادی است که سریعاً

صور زایل شده را بر می گرداند متذکره خوانده می شود.

روان شناسی جدید، روان را برای حفظ و ذکر همه صور و معانی، اعم از

محسوس و غیر محسوس، جزئی یا کلی، مستعد می داند، عینی آن را قادر

به حفظ و ذکر معقولات نیز می پندارد.

ابن سینا جایگاه ادراک معقولات را مرتبه عقل فعال می داند.

نفس می تواند افاضات عقل فعال را بپذیرد ولی این افاضات نمی تواند در نفس باقی بماند و حفظ شود بلکه

هر دفعه باید در نتیجه اتصال نفس یا عقل فعال از نو به آن اضافه شود.

یکی از قوای باطنه نفس، قوه وهم است که معانی جزئی را درک می کند مانند: تنفر

گوسفند از گرگ و تمایل بره به میش

گاهی از وهم به معنی و مفهوم تصور و خیال و زمانی به معنی عقیده و رای غیر

مسلم و احياناً عجیب و نادرست و گاهی به تعبیر ترسی که ناشی از گمان ناصحیح

باشد، مراد شده است.

در نظریه حکیم، چیزی که بیشتر بر اشکال موضوع می افزاید، این است وهم گاهی

معنای عریزه و حتی زمانی معنای نفس را که جامع همه قوای مدرکه و محرکه است،

افاره می کند.

در زبان فارسی گاهی لفظ گمان به معنی وهم استعمال شده ولی روشن است که این

قوه حافظه

قوه وهم و

نفس حیوانی

کلمه جزء کوچکی از معنی وهم را، که وسعت عجیب آن بینان خواهد شد، می‌رساند.

حکیم در شفا می‌گوید: دیگه قوه وهمیه است و آن قوه ای است که در نهایت تجویف اوسط دماغ می‌باشد و معانی غیر محسوسه را که در محسوسات جزئیه موجود است، درک می‌کند و نزدیکتر به یقین آن است که این قوه هم می‌تواند در صور متخیله ترکیب و تفصیل کند.

حکیم وهم را در ردیف سایر قوای مدرکه حیوانی آورده است، ولی در عین حال می‌دانسته که بر همه آنها تسلط دارد و قوای دیگر، در واقع خدمتگزاران آن هستند، حکیم برای وهم در حیوان، همان مقام را قائل می‌شود که برای عقل در انسان به نظر ابن سینا ادراک حسی و تداعی معانی بر اساس مشاهبت و تضاد یا مجاورت و با استفاده از تخیل و حافظه همه باید در کار باشند تا قوه وهم عمل خود را انجام دهد، یعنی درک معنی کند، پس وهم بر همه این قوا سلطنت دارد و همه تابع او هستند.

نکات کلیدی ← ابن سینا

- ✓ حس مشترک ← معادل همان استعدادی است که امروزه «ادراکات حسی» خوانده می‌شود.
- ✓ عقل بالفعل در واقع همن است که در روان شناسی جدید «شعورباطن» خوانده شده است.
- ✓ حالات و کیفیات منتسب به شوقیه تحت عنوان کلی و عام انفعالات امروز از مباحث
- ✓ مقولاتی از قبیل انگیزش، هیجان، سائق و نیاز می‌باشد.
- ✓ ابن سینا: نسبت و رابه عقل فعال با نفوس انسانی همانند رابطه نور و آفتار است با نیروی بینایی.
- ✓ نسبت عقل فعال به عقل بالقوه چون نسبت خورشید است به چشم.
- ✓ قبول واحد بودن نفس از طرف ابن سینا و فطریه تدرج، او را به این نتیجه می‌رساند که نفس با حدوث بدن مقارن و همزمان است.
- ✓ عقل قدسی به جنسی این عقل از نوع عقل بالملکه و مراتب بالاتر از آن است و تنها افرادی به این درجه از عقل دست می‌یابند که قوه حدس در آنان قوی باشند.
- ✓ ابن سینا بدن را علت نفس می‌داند.

✓ ابن سینا هنگام بحث از قوای باطن تاکید می‌کند که آنها نیز به آلات جسمانی احتیاج دارند و جای هر یک از آن آلات را در مغز معین می‌کند که دست کم شباهت‌هایی از لحاظ ساخت با موضوع توپوگرافی به مفهوم امروزی آن دارد.

نفس از دیدگاه غزالی ابوحامد محمد بن غزالی محروف به حجه الاسلام وزین الدین است در اواسط قرن پنجم هجری پس از گذشت ربع قرن از وفات ابن سینا به دنیا آمد
 ۱- تحت تاثیر نظریه ارسطو و افلاطون بود- کتاب معارج القدس فی مدارج معرفه النفس

از دیگر کتب غزالی- احیاء علوم الدین- کیمیای سعادت و...
 الف) نفس نباتی: کمال اول برای جسم طبیعی آلی است از آن جهت که تغذیه، نمود تولید مثل می کند.

ب) نفس انسانی: کمال اول است برای جسم طبیعی آلی از جهت انجام افعالی که از روی اختیار عقلی و استنباط بالرای و ادراک کلی صورت می گیرد.

غزالی عقیده ارسطو، که ضمن آن نفس را صورت جسم می داند، مردود می شمارد زیرا به زعم او، صورت بعد از فنای ماده پایدار نمی ماند. چون نفس ناطقه جوهری روحانی و ذاتاً مغایر با بدن است، نمی تواند صورت جسمانی داشته باشد.

غزالی می گوید: وقتی می گویم نفس، مقصود ما آن قوه که طالب غذاست، یا آن قوه ای که محرک شهرت و غضب است، یا آن قوه ای که در قلب ساکن بوده و مولد حیات و رساننده حس و حرکت است، نیست. زیرا این امور از تظاهرات روح حیوانی است. بلکه مقصود ما از نفس، جوهر کاملی است که کاری جز تذکر و حفظ و تمیز رویت ندارد.

نفس جزئیات را از طریق حواس پنجگانه درک می کند و کلیات را به واسطه مشاعر عقلی، انسان در حواس با حیوان شریک است.

نفس را عذابی است که مخصوص خودش است: حسرت و درد و جدایی و خواری.

غزالی «نفس جوهری است قائم به ذات خود».

غزالی برای اثبات وجود نفس مشهورترین دلایل ابن سینا را اقتباس کرده و نیز به ذکر یک دلیل شرعی پرداخته است.

با این بیان که شرع، نفوس را مورد خطاب قرار داده و از دنیا و عقبی وعده و عقید داده است. مجموعه خطاب های شرع به نفس انسانی، دلالت بر این دارد که نفس جوهر است.

به عنوان مثال، الم اگر چه بر بدن وارد شود، به خاطر نفس است. از این گذشته، نفس را عذابی دیگر است ویژه خود او، چون خواری، مسرت، درد و جدایی اما آنچه که در اثبات نفس از ابن سینا گرفته برهان استمرار است.



از براهینی که غزالی آورده است، چنین معلوم می شود که نفس جوهری است قائم به ذات خود.

غزالی می گوید، خدای تعالی انسان را از دو چیز مختلف آفریده است یکی جسم که دستخوش کون و فساد است یعنی مرکب است مولف است خاکی است و نیازمند دیگری

دیگر نفس که جوهری است بسیط و نورانی، مدرک است و فاعل محرک است و

متمم آلات و اجسام.

طبیعت نفس

۱- حدوث نفس = نفس قبل از جسم، در جسم موجود نیست، هنگامی که جسم برای قبول نفس صلاحیت یافت، خدای تعالی از عالم امر قوه ای در جسم ایجاد می کند

قل الروح من امر ربي و روحامن امرنا و فاذا سویته و نفخت فیه من روحی
- این همان قول ابن سینا است که می گوید: بدن علت فاعلی نفس نیست بلکه علت قابلی آن است.

حدوث نفس:

نفس را خدا به طور مستقیم نیافریده است. حدوث آن به واسطه نفس فلکی است پس پروردگار به واسطه عقول و نفوس و حرکات سماری به هر ماده ای استعدادی جهت قبول صورت خاص خود، عنایت می کند نفسش به وسیله استعداد خاص بلکه هنگام استعداد خاص حادث می شوند.

۲- علاقه نفس به بدن؛ در بدن غریب است، زیرا بدن از عالم فانی ملک است و نفس از عالم سرمدی ملکوت، نفس مدیر بدن است بدن آلت نفس. نفس انسانی در بدن به مثابه وجود حاکمی است که در شهر و در مملکت خویش فرمان می راند.

غزالی: این جسم نسبت به نفس، چون جامه است نسبت به تن تن است که جامه را به واسطه اعضای آن حرکت می دهد، نفس هم، بدن را به واسطه قوای مخفی و مناسب به حرکت در می آورد.

طبیعت نفس:

«نفس بسیط است نه مرکب» دلیل بر این امر، علم اوست به امور عقلی و عینی چون نبوت بنابراین جسم کثیف است و از این جهت به خدمت و حرکات و امور جسمانی متوجه گردیده است و از آنجا که نفس لطیف است برای اداره و قدرت و

علوم آماده شده است

خلود نفس:

حدوث نفس و

علاقه آن به

بدن

غزالی به دلایل ابن سینا در مورد خلود نفس چند دلیل شرعی می افزاید، دلایل شرعی را غزالی از قرآن استناد می کند. براهین عقلی غزالی جملگی ماخوذ از ابن سیناست. روح ناطق فساد نمی پذیرد. دستخوش انحلال نمی شود فانی نمی گردد و نمی میرد. روح ناطق نه جسم است نه عرض، بلکه جوهری ثابت دائم و فساد ناپذیر است.

۳- خلود نفس:

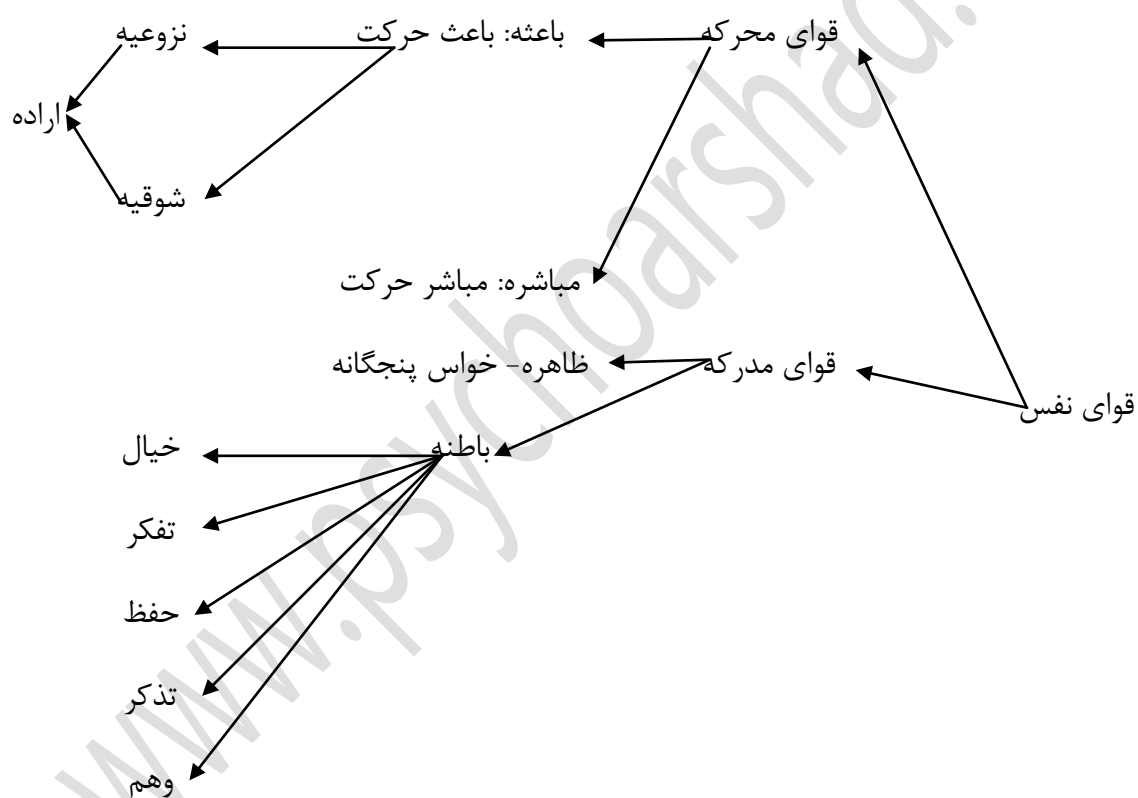
الف) نفس پذیرای عدم نیست

ب) نفس وابسته به بدن نیست: نفس از نظر به بدن متعلق است و نه مرتبط

ج) نفس بسیط است.

د) سرنوشت نفس

قوای نفس از دیدگاه غزالی



امام محمد غزالی در کتاب معراج المسالین: قوای باطنیه را مرکب از سه قوه دانسته است، در این کتاب قوه خیال حس مشترک نامیده شده است که خود دارای دو وظیفه است. وظیفه قبول و وظیفه حفظ. وظیفه قوه وهمیه حفظ معانی است بدون صورتها و مواد آن مانند اینکه = گوسفند دشمنی گرگ را به صورت مجرد

ادراک می کند و از آن می گریزد. غزالی به این دو قوه، قوه سومی به نام مفکره می افزاید، کار قوه مفکره این است که برخی صور را با برخی صور دیگر ترکیب کند و ظاهراً معانی بدیعی از اجتماعی آنها پدید آورد.

حس مشترک: در آن صورت چیزهایی که حواس ظاهره بدان می فرستند ترسیم می شود، آنچنانکه صورت شیئی در آینه ترسیم می شود. حس مشترک فقط دارای قوه قبول است نه قدرت حفظ در حالی که خیال دارای قوه حفظ است نه نیروی قبول.

خیال: به منزله خزانه حس مشترک است بدین معنا که آنچه در حس مشترک نقش می بندد برای آنکه در وقت حاجت از آن استفاده شود، در خیال ذخیره می شود.

وهم: کار این قوه معانی جزئییه است. این معنا از صور ذخیره و خزینه شده در خیال جدا شده و در مرتبه بعدی قرار می گیرد.

متفرقه: این قوه اشرف بر همه قواست، بدان سبب که گاه صورتهای خود را از خیال می گیرد و به او باز می دهد چه در خواب و چه در بیداری.

آنگاه این صورتهای را در حافظه ذخیره می کند هنگام فراموشی از حافظه باز می ستاند.

عقل از دیدگاه غزالی



عقل اسمی است که به نحو مشترک به چهار معنا اطلاق می شود.

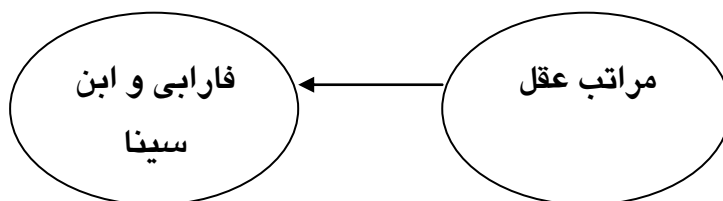
اول: صفتی که انسان از دیگر حیوانات به واسطه آن ممیز می شود و موجب می شود تا آدمی بر قبول علوم نظری و تدبیر اعمال فکری، آمادگی و استعداد داشته باشد.

دوم: عقل عبارت است از معلوماتی که در ذات طفل تمیز دهنده به وجود می آیند تا آنچه که روا و جایز است، رواشمارد و آنچه را که محال است غیر ممکن بداند.

سوم: عقل عبارت است از علومی که از تجربه امور حاصل شود.

چهارم: عقل عبارت است از قوه ای است که به واسطه آن عواقب کارها را بشناسد و شهواتی را که موجب لذات زودگذر است، سرکوب کنند.

عقل از دیدگاه غزالی



غزالی آرا خود را از فارابی و ابن سینا اخذ و اقتباس کرد.
 مرتبه پایین عقل هیولانی: قوه استعداد محض موجود در نزد طفل است
 عقل بالملکه: پس از ادراک پاره ای از معانی بدیهی و یا منقولات حاصل می شود.
 عقل بالفعل: به کسب برخی از معقولات نظری می پردازد.
 عقل مستفاد: سمت ریاست دارد و همه خادم او هستند.

عقل هیولانی مرحله و مرتبه ای که نفس کودک مبتدی است و در نتیجه تماس دائم با محیط خارج و عمل حس و تجربه و درک محسوسات و معانی جزئی آماده انجام اعمال عالیه ذهن می گردد.

عقل بالملکه درک مقدمات و معلومات اولیه و آماده شدن ذهن برای دریافت معقولات با احکام عقلی و استدلال منطقی همان مرحله عقل بالملکه می باشد.

عقل بالفعل مرحله تحصیل علوم نظری و درک معقولات، عقل بالفعل همان شعور باطن است.

عقل مستفاد (شعور ظاهره/ وجدانیات جریمه) هر گاه انوار دقت به مناسبتی نظیر مصلحت و طبق قوانین و شرایط خاص به بخشی از ذخایر (عقل بالفعل) بتابد و آنرا روشن و بالفعل را معلوم کند به آن عقل مستفاد گویند

در نظریه معرفت: به افلاطون

- ارسطو: می گوید روح صورت بدن است، پیشتر از بدن موجود نبوده و معرفتی نیندوخته است. هر چه در این جهان است، زاده تجربه است.
 - افلاطون: باور دارد که روح زمانی داخل جسد می شود که از معارف عالم مثل که پیشتر وجود داشته است، سرشار و آکنده باشد.
 غزالی نفس را دارای دو جنبه می داند: جنبه ای که به سوی ملا اعلی گرایش داد رو جنبه ای که به طرفت عالم دانی و سفلی متمایل است.

نظریه معرفت

الف) نفس پذیرای عدم نیست: غزالی می گوید: شیء تا پذیرای عدم نباشد، موصوف به عدم نشود، چون نفس پذیرای عدم باشد از دو حال خارج نیست. یا این امر در طبیعت اوست یعنی معدوم می شود، نیز زمانی معدوم می شود چون اراده باری تعالی بر معدم شدنش تعلق گرفته است. بنابراین نشاید که عدم از صفات ذاتی نفس باشد، موجب می شود که در دو زمان باقی نماند در این محال است.

نفس وابسته به بدن نیست: غزالی می گوید: نفس از نظر بقا و فنا به دین متعلق است و نه مرتبط

نفس بسیط است: غزالی در اقامه این دلیل از ابن سینا پیروی می کند که به موجب رای حکیم «فنا عبارت است از انحلال ترکیب و حال آنکه نفس بسیط است نه مرکب پس نفس منحل نمی شود و آنچه انحلال نمی پذیرد باقی است پس نفس باقی است.

سرنوشت نفس: غزالی معتقد است که سعادت بر معرفت تمام می شود ولی فقط بعد از متحرک است که کمال می یابد، عقوبت نیز جاویدان نخواهد ماند و اندک اندک زوال می یابد و محو می شود تا آنکه نفس تزکیه می شود و به سعادت خاص خود می رسد.

برهان های غزالی برای خلود نفس

نکات کلیدی ← غزالی

- ✓ غزالی برای وجود نفس و تفاوت میان نفس و جسم به عقاید ابن سینا گرایش داشته است.
- ✓ نفس را عزابی است که مخصوص فورش است: حسرت و درد و جدایی و خواری.
- ✓ غزالی معتقد است نفس جوهری است قائم به ذات خود.
- ✓ غزالی در تعریف قوه باعثه می گوید: قوه ای است که به جلب موافق نافع، چون شهوت بر می انگیزد و از سوی مخالف دفع مضرت می کند، چون غضب
- ✓ غزالی قوه باعثه را به اراده نیز تعبیه می کند.
- ✓ غزالی آراء خود را در مورد مراتب عقل از فارابی و ابن سینا اخذ و اقتباس کرده است.
- ✓ غزالی عقل جا به همان معانی که فارابی در رساله العقل خود آورده است به کار می برد.
- ✓ در نظریه معرفت، رای غزالی به افلاطون بیشتر شباهت دارد تا ارسطو
- ✓ نظریه چگونگی کسب معرفت از دیدگاه غزالی شباهت زیادی به نظریه چگونگی کسب معرفت از دیدگاه ابن سینا دارد.

پایان

www.psychoarshad.com